

ضد زندگی



- | | |
|-----------------------------|----|
| دختر طلایی | ۲ |
| آداب سفره | ۴ |
| ساعت عقرب | ۶ |
| کشمکش | ۸ |
| زنگ انشا در وقت اضافه | ۱۰ |
| لحظه‌های شاعرانه | ۱۲ |
| بر مدار ماهواره‌ها | ۱۴ |
| حمار کبیر | ۱۶ |
| ۲۵ Around The House | |
| ۲۶ حزن و تاریخی | |
| ۲۸ مُصعَب بن عُمیر | |
| ۳۰ آسیاب به نوبت... .. | |
| ۳۲ کیش | |
| ۳۴ نرمش ذهن | |
| ۳۶ پینت‌بال | |
| ۳۸ لوستر یکبار مصرف! .. | |
| ۴۰ سالاد کلم و سیب | |



یادداشت سردبیر ثانیه‌های طلایی

از کارهایتان تهیه کنید. شاید هشتاد درصد آنها مهم و ضروری نباشد. تنها بیست درصد کارها تعیین کننده‌اند. آنها را در اولویت قرار دهید. بزرگی به درستی فرموده است: «وقت تو عزیزترین چیزهاست.» پس آن را برای عزیزترین چیزها به کار بگیرید. همه ما در زندگی وظایف مهمی داریم. وظیفه اول این سال‌های تو خوب درس خواندن، شکل دادن شخصیت و یادگرفتن مهارت‌های زندگی است. به امید روزهای طلایی زندگی تو. پروین اعتماسی شاعر پرآوازه کشورمان وقت را گهر می‌داند و می‌گوید:
وقت گذشته را نتوانی خرید باز مفروش خیره، کاین گهر پاک بی‌بهاست.

هیاهوی امروزی دور و بر ما پر شده است از ابزارهای مختلف الکترونیکی و سرگرم‌کننده، انواع کنسول‌های بازی، صداها شبکه تلویزیونی، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، تا دلت بخواند کارتون جدید و سریال و فیلم سینمایی. پس تا دیر نشده باید به فکر چاره بود. تفاوت بازندگان و برندگان در زندگی طرز استفاده ارزشمند و درست از زمان است. اگر می‌خواهید فرد موفقی باشید، پس هوشمندانه عمل کنید و مدیریت زمان داشته باشید. اولویت‌بندی کارها و فعالیت‌ها گام اول این راه است. فهرستی

وقتی به عقربه ثانیه‌شمار ساعت نگاه می‌کنید به یاد چه چیزی می‌افتید؟ زمان مثل رودخانه در حرکت است. حرکت ثانیه‌ها یادآور جریان زندگی است. آیا ارزش زمان را در زندگی درک کرده‌اید؟ زمان؛ یعنی زندگی، یعنی عمر و عمر یعنی مهم‌ترین و عزیزترین گوهری که خدا به ما بخشیده است. پس هدر دادن زمان یعنی تلف کردن زندگی. می‌خواهم از مدیریت زمان با شما حرف بزنم. سه ماه از سال تحصیلی گذشت. آیا در این مدت هدف و برنامه برای روزهایت داشته‌ای؟ در نیای پر

از تباطؤ با ما. اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۲۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظر را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند: رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان رشد نوجوان: رشد برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان رشد دانش‌آموز: رشد برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان رشد جوان: رشد برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی، ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی، ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
وبگاه: www.roshdmag.ir
وبلاگ: weblog.roshdmag.ir/nojavan
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۳۵۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: علی اصغر جعفریان
شورای کارشناسی:
دکتر سپیده چمن‌آرا، مجید عمیق، علیرضا متولی، محمدعلی قربانی، محمدرضا حشمتی، سید کمال شهابلو
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: ندا عظیمی



دختر طلایی

تهمینه حدادی

اکرم خدابنده در سال‌های آغاز جوانی است. او سال ۱۳۷۰ متولد شده و تا به حال توانسته است مدال‌های درخشانی برای تیم ملی تکواندوی ایران کسب کند. او نایب قهرمان مسابقات دانشجویان در سال ۲۰۱۱ است. مدال طلای تورنمنت بین‌المللی تونس را دارد و مدال طلای بازی همبستگی کشورهای اسلامی را هم کسب کرده است.





در کودکی در مقایسه با برادر و خواهر کوچک‌ترم آرام‌تر بودم؛ چون بیشتر فکر می‌کردم و دوست نداشتم با انجام دادن کارهای اشتباه پدر و مادرم به من تذکر بدهند. وقتی من را کودکی بسیار خوب صدا می‌زدند بسیار لذت می‌بردم و سعی می‌کردم کاری کنم که بیشتر از قبل من را خوب بدانند. فکر می‌کنم این ویژگی به من کمک کرد تا از دیگران بیشتر مشورت بگیرم و کمتر دچار اشتباه شوم.



نوجوانی متکی به خود بودم. به خاطر همین بزرگ‌ترها من را در کارهای بزرگ شریک می‌کردند. بسیار درس‌خوان بودم. وقتی زندگی‌نامه شخصیت‌های بزرگ را می‌خواندم همیشه دوست داشتم مثل آنها شوم. فکر می‌کردم دوست ندارم مثل بیشتر آدم‌های اطرافم زندگی معمولی و عادی داشته باشم. دوست داشتم در درس خواندن آدم خاصی باشم. در ذهنم همیشه یک دانشمند یا یک مهندس مشهور می‌شدم که دنیا او را می‌شناخت، اما.... مسیر زندگی‌ام عوض شد و سراغ ورزش رفتم. با انگیزه زیادی که مربی‌ام به من می‌داد تلاش و سخت‌کوشی و خودباوری را شروع کردم.



برایم رسیدن به اهدافم بسیار مهم بود. می‌دانستم برای خاص شدن و خاص ماندن راه سختی را در پیش دارم. تجربه به من نشان داد با تلاش و پشتکار زیاد حتما به هدف می‌رسی. می‌دانستم برای رسیدن به هدف‌هایی که دیگران آن را دست نیافتنی می‌دانند باید تلاش کنم. همیشه یک جمله در ذهن من بود و هست: **تلاش و سخت‌کوشی غیر ممکن را ممکن می‌کند.**



آداب سفره

بی تردید در هرم نیازهای آدمی، نیاز به خوراک و تغذیه اهمیت به سزایی دارد. بدون تأمین مناسب این نیاز، امکان حیات، سلامتی و کارآمدی وجود ندارد. در اسلام نیز موضوع تغذیه اهمیت ویژه‌ای دارد. قرآن از مردم می‌خواهد که در خوراک خود با دقت بنگرند «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس: ۲۴) چون غذایی که انسان مصرف می‌کند در پرورش جسم و جان او تأمان اثر گذار است. آیا تا به حال اندیشیده‌اید رعایت آداب تغذیه چه فایده‌ای دارد. اگر بدن را مرکب روح فرض کنیم برای اینکه روح ما به کمال شایسته خود برسد باید از این مرکب به بهترین شکل بهره ببرد. بی گمان این اتفاق زمانی صورت می‌گیرد که انسان در کمیت و کیفیت غذای خود با دقت بنگرد و آداب درست آن را رعایت کند.

هدف از صرف غذا

در اسلام همه کارها برای رضای خدا انجام می‌شود. «قُلْ إِنِّ صَلَوَتِي وَنُكْحِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام: ۱۶۲) «نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.» خوردن نیز نمی‌تواند از دیگر فعالیت‌های انسان جدا باشد. پس غیر از هدف تغذیه‌ای، هدف بالاتری برای خوردن می‌شود سراغ گرفت. قرآن می‌فرماید: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» (مؤمن: ۵۱) «چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید.» همراهی جمله «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» با جمله «وَاعْمَلُوا صَالِحًا» اشاره دارد به اینکه هدف از خوردن غذاهای مفید و پاکیزه باید دست‌یابی به توان و نیرو برای انجام دادن کارهای شایسته باشد. با این هدف تغذیه از شکل حیوانی و معمولی فاصله می‌گیرد و شکل مناسب و انسانی پیدا می‌کند.

راحتی برای همه

موقع پهن کردن سفره یا چیدن میز غذا با دیگران همکاری کنید. به‌خصوص در منزل با ذوق به کمک مادران بروید. این کار بخشی از خستگی کار را از تن مادران بیرون می‌برد.

کارهای مربوط به قبل از غذا خوردن

با دانستن حلال و مفید بودن غذا توجه داشته باشیم برای فراهم آمدن غذا با دیگران همکاری کنیم. نباید گوشه‌ای بنشینیم و فقط سر سفره حاضر شویم. در جمع خانواده می‌شود دست در دست هم داد و در آماده کردن غذا سهیم بود. اگر پدر با کار و فعالیت خود هزینه زندگی را تأمین می‌کند و مادر با عشق غذا را آماده می‌کند بچه‌ها نیز هر کدام باید نقش خود را هر چند کوچک مثل خرید نان یا چیدن سفره ایفا کنند. با کنار هم بودن و همکاری می‌شود از سختی کارها کاست و حال و هوای خانه را شادتر کرد.

در حال راه رفتن و نیز در حالی که

کفش به پا دارید غذا نخورید

پیامبر(ص) می‌فرمایند: «هنگام غذا کفش‌هایتان را در بیاورید، زیرا مایهٔ راحتی پاها و سنت زیبایی است.» (مفاتیح‌الحیاء، ص ۱۴۱)
امام هادی(ع) نیز فرموده است: «در حال راه رفتن غذا نخور مگر از روی ناچاری.» (همان)

اگر می‌خواهید غذا بخورید لباس مناسبی بر تن داشته باشید
اگر زمستان است و کاپشن و کلاه بر تن دارید آنها را در آورده، دست‌ها را شسته، با خیال راحت سر سفره یا میز غذا حاضر شوید و...

فاصله‌گذاری غذا با خواب

برای اینکه خواب راحتی داشته باشید باید معده در حالت مناسبی باشد. پس باید بین غذا خوردن و خوابتان دست کم یک تا دو ساعت فاصله وجود داشته باشد. حواستان باشد که خواب راحت و به دور از کابوس ارتباط مستقیمی با غذا خوردن پیش از خواب دارد. پس با معدهٔ پر نخوابید.

سعی کنید حتی‌الامکان همراه خانواده غذا بخورید

غذا خوردن در کنار خانواده مفهومی فراتر از رفع گرسنگی دارد و باعث همدلی، همراهی و تقویت رابطهٔ خانوادگی می‌شود.
پس تاجایی که امکان دارد موانع این جمع شدن را از سر راه بردارید و همه با هم غذا بخورید. حتی اگر زمانی مجبور شدید از بیرون منزل غذا تهیه کنید، بدانید خوردن همان غذا در جمع خانواده اثر غذایی و روانی بیشتری دارد تا اینکه آن را دور از جمع خانواده و به تنهایی میل کنید. این کار، یعنی با خانواده غذا خوردن با اثر عاطفی و معنوی که به همراه دارد بنیان خانواده را مستحکم‌تر می‌کند.

در غذا خوردن نظم داشته باشید

در غذا خوردن باید نظم بود. طوری برنامه‌ریزی کنید که همیشه صبحانه را با خیالی راحت و در فرصت مناسب میل کنید؛ برای مثال هر روز پانزده دقیقه (حداقل) زودتر از خواب برخیزید. متأسفانه یکی از اشتباهات رایج در میان بسیاری از نوجوانان نخوردن صبحانه است در حالی که صبحانه مهم‌ترین وعدهٔ غذایی به حساب می‌آید. و حتی خوردن آن سبب مصرف کالری کمتر در طول روز می‌شود.

سفره را در جای مناسب پهن کنید

آرام‌بخش‌ترین و تمیزترین مکان را برای سفره انداختن انتخاب کنید. در این مورد احترام به بزرگ‌ترها به‌خصوص پدر بزرگ و مادر بزرگ‌ها را حفظ کنید.
سفره را جلوی پای آنها پهن کنید. کاری نکنید که آنها از جایی که نشسته‌اند جابه‌جا شوند. همچنین توجه داشته باشید صاحب سفره و بزرگ‌ترهای حاضر در سر سفره برای شروع غذا اولویت دارند. ادب حکم می‌کند که با احترام به این اشخاص اجازه دهید ابتدا آنها غذا بکشند و بعد از آنها مشغول کشیدن غذا و خوردن شوید.

ساعت عقرب

فرهاد حسن زاده
تصویرگر: میثم برزا

اتمی اومده بازار، کار می‌کنه عین قلب، بدون یه ثانیه پس و پیش.»

و به قلبش اشاره می‌کند. می‌خواهم پیرسم کو؟ چرا ساعت‌های مغازه هر کدامشان یک وقت را نشان می‌دهند؟ می‌خواهم بدانم کدامشان درست است و الان ساعت چند است؟ بابا آه می‌کشد: «یک عمر بدون ساعت و سر وقت از خواب بیدار می‌شدم. منظم‌ترین آدم روی جهان هستی لایزال...»

راست می‌گوید، تازگی‌ها دکتر برایش قرص‌های آرام‌بخش نوشته. وقتی می‌خورد خوابش سنگین می‌شود و اگر مامان با داد و بیداد بیدارش نکند، تا لنگ ظهر می‌خوابد.

— حالا حرف حسابت چیه؟

— من شکایت می‌کنم.

— هر غلطی دوست داری بکن، تو این شهر همه منو می‌شناسن. سی ساله کارم همین‌ه. ساعت ساختمون شهر داری و فرمانداری و میدون شفق، کار من بوده آقا!

بابا ساعت را بر می‌دارد و دست مرا می‌کشد: «بیا بریم سعید.» و به ساعت‌سازی می‌گوید: «تو رو چه به این کارها. تو باید می‌رفتی دنبال غاز چرونی.»

مرد ساعت ساز را یک آن می‌بینم که می‌لرزد و عین انار سرخ می‌شود: «تو برو غاز بچرون که ادعای شاعری داری.»

از بابا بعید است. عین‌هولات‌ها و چاقو کش‌ها سینه سپر می‌کند و از تو دهنت در می‌گوید: «وقتی شکایت کردم، معلوم می‌شه غاز چرون کیه، می‌دم درش رو گل بگیرن. نشونت می‌دم با کی طرفی!»

دو چرخه را بر می‌دارم. بابا نمی‌گذارد من برانم. می‌پرسم: «کجا!» — بریم سراغ حسین آقا تا پدرش رو دربیاره.

— دایی حسین! دایی حسین که مأمور راهنمایی رانندگیه.

— فرقی نداره، بالاخره مأموره. این یارو باید آدم بشه. مگه اینجا تگزا سه که هر کی هر غلطی دلش خواس بکنه!

دایی حسین ایستاده زیر چتر سایه‌بان چهارراه و کاری هم به کار ماشین‌ها ندارد. هر ماشینی هم راه خودش را می‌رود. چپ، راست، خلاف ... همه آشنا هستند و سلام علیک می‌کنند.

ما هم سلام می‌کنیم، چشم‌های قرمز دایی جوابمان را می‌دهد. بابا حالش را می‌پرسد و دایی خمیازه‌ای دنباله‌دار می‌کشد و با گیجی می‌گوید: «داغونم، دیشب منیژه پدر سوخته نداشت تا صبح خواب به چشمم بیاد، یه نفس ونگ زد.»

و باز خمیازه‌ای می‌کشد: من هم بی‌اختیار دهن‌دره می‌کنم. بابا می‌گوید: «همین دیگه، خربزه خوردی، باید پای لرزش هم

مرد، ذره‌بین چشمی‌اش را بر می‌دارد و با ابروهای پاچه‌بزی‌اش نگاهمان می‌کند. به نظرم نگاهش کوک نیست. پس و پیش است. می‌گوید: «حالا که چی؟»

بابا گوشه سبیل‌هایش را تاب می‌دهد: «خب که چی نداره عزیزجون، ۲۵۰۰ تومن پول گرفتی، سه روز علافمون کردی. اومدی زنگش رو درست کنی، خودش رو هم از کار انداختی، افتضاح در افتضاح. به قول شاعر شیرین سخن:

ما برای وصل کردن آمدیم

نی برای فصل کردن آمدیم.»

مرد ساعت‌ساز سرش را تکان می‌دهد: «چی چی می‌گی مرد؟ وصل و فصل دیگه چه کوفت و زهر ماریه؟!»

بابا می‌گوید: «معلومه اهل شعر هم نیستی، بنده سه روزه که با تأخیر دارم می‌رم سر کار. امروزم به امیدی که این مادر مرده بیدارم کنه خوابیدم و بیدار نشدم که نشدم. این یعنی غیبت غیر موجه، و سه روز غیبت غیر موجه مساوی است با اخراج، می‌فهمی چی می‌گم یا زیر نویس می‌خوای؟»

پیرمرد ساعت‌ساز خیلی به خودش و کارش مطمئن است و توپ را شوت می‌کند توی زمین من: «من کارم رو درست انجام دادم حاجی. تقصیر شماست که بچه می‌فرستی پی کار. وقتی من ساعت رو تحویل این آقا پسر دادم، هم خودش کار می‌کرد، هم زنگش؛ عین این قلب.»

و به قلبش اشاره می‌کند و چپ‌چپ به من خیره می‌شود و می‌گوید: «ازش بپرس، لابد تو راه زمینش زده، یا دست کاریش کرده.»

مفت و مجانی می‌خواهد بیندازد تقصیر من. می‌گویم: «من؟ من که درست رسوندمش خونه، یعنی گذاشتمش تو خورجین دوچرخه. وقتی رسیدم خونه، دیدم کار نمی‌کنه.»

دیگر نمی‌گویم که بین راه یک‌بار هم با دوچرخه زمین خوردم و هنوز قوزک پایم درد می‌کند. نمی‌گویم یک‌بار هم از دست خواهرم روی زمین ول شده است. صدای پیرمرد ساعت‌ساز از فکر بیرونم می‌آورد: «باید دوباره باز و بسته‌اش کنم. باز و بسته کردنش هم خرج داره. تازه اگه چرخ، سنگی، فنری چیزی نخواد.»

بعد بلند می‌شود و چراغ روی میزش را خاموش می‌کند: «اصلاً آقاجون، از خیر این ساعت بگذر؛ این کار آفتابه خرج لحیم کردنه. به نظر من بیا یه ساعت جدید دیجیتالی بردار. بهتر از این ساعت‌های زاقاره‌ته ...» بابا که یواش یواش عصبانی شده، ساعت را می‌کوبد روی میز و دادو فریاد می‌کشد: «این حرف‌ها کدومه؟ ساعت من لنگه نداره، هندی، هندی!»

پیرمرد ساعت‌ساز می‌گوید: «بریز دور اینهارو آقا! الان ساعت



بنشین. آخه سر پیری بچه می خواستی چی کار؟ به قول شاعر...»
دایی شیرجه می زند توی حرفش: «انگار نرفتی سر کار؟ مرخصی گرفتی؟»
بابا آه می کشد: «افتضاح! چند دقیقه بیا بریم، کارت دارم.»
دایی می گوید: «می بینی که سر بستم. چی کار داری؟»
بابا می گوید: «زیاد طول نمی کشه حسین آقا، می خوام حال یه بابایی رو بگیرم.»

_ حال کی؟

_ تو خیابون بهار، همین ساعت سازی کمالی.

_ کدوم کمالی؟ همون پیرمرده؟

_ پیرمرد؟ بگو شغال، بگو دزد سر گردنه. کاری کنم کمالی / سر به زمین بمالی.

و جریان را از سیر تا پیاز برای دایی حسین تعریف می کند.
دایی همیشه از این ساعت بدش می آمد. وقتی خانه مان می آمد، ساعت را پشت و رو می کرد تا صفحه اش را نبیند. حالا هم می گوید: «من اگه جای تو بودم این ساعت رو می دادم لبوبی، به جاش لبو می گرفتم.»

می گویم: «دایی جون! ساعتش هندیه.»

دلم می خواهد راضی نشود. بابا می خواهد لشکر کشی کند. آن هم برای پیرمردی که شاید هم حق با او باشد. اما بابا بالاخره با زبانی چرب و نرم دایی را راضی می کند تا زهرش را بریزد.
چراغ سبز می شود و سه پشته می تازیم طرف دکان آقای کمالی ساعت ساز. بابا رکاب می زند. دایی جلو نشسته و من عقب دست می زنم به پهلوی بابا و صدایش می کنم.

_ چیه؟

_ می گم که بی خیالش شو، پیرمرده، گناه داره.

_ تو حرف نزن جوجه. هنوز زوده این چیزا رو بفهمی.

حرف خودش را به یادش می آورم: «مگه نمی گفتم کسی که شاعره، از پلیدی ها طاهره.»

دایی هم از من طرفداری می کند، اما بابا سر حرف خودش است: «آدم باید طرفدار حق و حقیقت و راستی باشه. به قول شاعر شیرین سخن:

راستی کن که راستان همه رستند

در جهان راستان قوی دستند.»

به دکان ساعت سازی می رسم و پیاده می شویم. دل تو دلم نیست. قلبم عین یک ساعت خراب، بد و درب و داغان کار می کند و قدم هایم شل شده است. دایی حسین که خماری از کله اش پریده، شانه هایش را می دهد بالا و دست هایش را به کمرش می زند و جوری راه می رود که تا به حال ندیده ام. بابا هم همین طور؛ او هم انگاری شاعری و کارمندی را فراموش کرده که این طور مثل گانگسترها راه می رود. دوچرخه را دست من می سپارند و می روند، اما خوشبختانه در مغازه بسته است. بابا یکی از ابروهایش را بالا می اندازد و می گوید:

«نیستش در رفته.»

نفس راحتی می کشم. دایی می گوید: «مگه ساعت چنده؟» و از پشت شیشه نگاهی به داخل مغازه می اندازد. همین طوری نگاهی به ساعت خراب توی دستم می کنم. عقربه هایش ساعت پنج ونیم را نشان می دهد و عجیب است که کار هم می کند! یعنی آن عقرب سیاه و برجسته پایین صفحه تکان تکان می خورد. باورم نمی شود. می خواهم به بابا بگویم که فرصت نمی دهد. هنوز دست هایش به کمرش است. می گوید: «شاید از ترسش رفته تو و در رو از داخل قفل کرده.»

جلوتر می روم. دایی از مغازه خیاطی کناری سراغ مرد ساعت ساز را می گیرد. مرد خیاط از پشت میزش بیرون می آید و بعد از احوال پرسى مفصل با دایی، در حالی که با لبه متری که به گردنش آویزان است بازی می کند، می گوید: «نیستش سر کار.»

— کجاست؟ کار واجب داشتیم.

— والله الان بچه ها بردنش بیمارستان عطار.

— بیمارستان عطار!

— آره دیگه، اول صبحی نمی دونم کدوم احمق بی شعوری اومد

اینجا و باهانش بگومگو کرد.

دایی نگاهی به بابا و من و ساعت توی دستم می اندازد. مرد خیاط هم همین طور، بعد می گوید: «اگه برای تعمیر ساعت اومدین بهتره برین به جای دیگه. کمالی معلوم نیست کی بیاد. حالش خیلی بد بود. گمونم سخته کرده بنده خدا.»

بابا همان طور مات مانده است، دایی می پرسد: «از قبل ناراحتی قلبی داشت؟»

خیاط می گوید: «نمی دونم، شاید.»

یاد ساعت ساز می افتم که چه آدم خون سردی بود و خوب کار کردن ساعت را به قلبش تشبیه می کرد: «کار می کنه، عین این قلب...» مرد خیاط خدا حافظی می کند و می رود پشت میزش. رنگ و روی بابا شده عین گچ دیوار. گوشه های تاب خورده سیلش یکی رو به بالاست، یکی رو به پایین. می روم کنارش. دایی می آید. فتیله صدایش را پایین می کشد و می گوید: «خودت رو نباز یکا ووس، بز و برو، شتر دیدی، ندیدی.»

بابا دست می اندازد گردنم. حالش خوش نیست. می گوید: «یعنی من کردم؟»

می گویم: «بیا بریم خونه.»

احساس بدی دارم، انگار من هم مقصر بوده ام. بابا می گوید: «من که آزارم به یه مورچه هم نمی رسه! آخه چرا...»

دایی دوچرخه را می کشد: «بیا سعید. سوارش کن ببرش خونه.» می گویم: «سوار شو بابا!»

بعد ساعت را می دهم به دستش که نگه دارد. بابا ساعت را نگاه می کند: «آه! این که سالمه! داره کار می کنه.»

دایی می گوید: «فکرش رو هم نکن، برین به سلامت.»

می گویم: «پس شما؟!»

می گوید: «من کار دارم، می خوام برم دنبال شیر خشک، بعد می رم

سر پستم.»

راه می افتم. سر چهارراه ابوعطا هستیم، باید مستقیم برویم، اما بابا می گوید: «پیچ به راست.»

می پیچیم و می پرسیم: «کجا؟»

می گوید: «بیمارستان عطار!»

می گویم: «چشم.»

می گوید: «هیچ دستاویز آن ساعت که ساعت در رسد نیست الا آن که بخشایش کند پروردگار.» و تا برسیم صد بار تکرارش می کند.

● ● ●

بیمارستان شلوغ است و پیرمرد ساعت ساز توی بخش «سی سی یو» خوابیده، اجازه نمی دهند، برویم ملاقاتش. پرستار کوتاه قد و بدعقی حال همه را گرفته است، با صدای تند و تیزی سر همه داد می زند و دور خودش تاب می خورد. دایی حسین هم از راه می رسد. سر حال است و خواب از سرش پریده. ما را که می بیند، اخم هایش توی هم می رود: «شما که اینجا این؟»

بابا می گوید: «دلم تاب نیارود حسین آقا، یعنی چی می شه؟»

— چگونه؟

— معلوم نیست، زیر دستگاهه، اجازه نمیدن بریم ملاقاتش.

— صبر کنین.

شق و رق راه می افتد طرف میز اطلاعات، حرف می زند و چیزی نمی گذرد که همراه همان پرستار بدعق پیداایش می شود. پرستار ۱۸۱ درجه عوض شده، شاید از دایی و آن لباس نظامی اش ترسیده است. شاید هم ماشین دارد و کارش یک جایی، توی اداره راهنمایی گیر کرده است. با لبخندی ساختگی می گوید: «آقایون! بفرمایید.»

خودش جلو و ما به دنبالش حرکت می کنیم. غیر از ما سه نفر، بقیه هم دنبال ما و به هوای ما می آیند توی بخش «سی سی یو» که بوی خاصی دارد و سکوتی عجیب. دست بابا را می کشم و آهسته می گویم: «بابا! همه که اومدن تو!»

پرستار به مردی که با بغل دستی اش صحبت می کند، می گوید: «هیس س س ... سکوت مطلق!»

و مرد ساکت می شود. دور تخت مرد ساعت ساز جمع می شویم. تقریباً بقیه هم می آیند. غلط نکنم همکارها و فامیل هایش هستند. مرد ساعت ساز بی هوش است، یک ماسک اکسیژن روی دهان و بینی اش گذاشته اند که فر و فر صدا می کند. یکی از مردها بلند می زند زیر گریه، خانم پرستار می گوید: «هیس س ... سکوت مطلق!» دایی آهسته می پرسد: «حالش چگونه؟»

پرستار می گوید: «خیلی بد، اگه تا ظهر به هوش نیاد، وضعیت خطرناک میشه.»

آن مرد باز می زند زیر گریه. مرد ساعت ساز بی صدا روی تخت دراز کشیده است. پلک های قهوه ای و برافش زیر آن ابروهای پاچه بزی هیچ تکانی نمی خورد. دلم می خواهد به موهای سفید و کوتاهش دست بکشم و دعا کنم که تا ظهر به هوش بیاید.



ناصر نادری



کشمکش

اشاره

در شماره پیشین گفتیم: برای نوشتن داستان کوتاه، باید علاوه برداشتن ایده جذاب، آن را در قالب یک طرح داستانی ارائه دهیم. هر طرح داستانی با مقدمه چینی آغاز و با ایجاد یک گره یا آشفتگی یا درگیری یا کشمکش به حالت «عدم تعادل» می‌رسد. در این حالت، نوعی انتظار آفرینی (تعلیق) در داستان به وجود می‌آید. در پایان، داستان به مرحله گره‌گشایی می‌رسد. در این شماره، با مفهوم کشمکش یا همان گره، درگیری و آشفتگی و انواع آن بیشتر آشنا می‌شوید.

کشمکش در داستان «ساعت عقرب»

در این داستان، دو نوع کشمکش وجود دارد:

۱. کشمکش پدر سعید با پیرمرد ساعت‌ساز (نوع ۱)
۲. کشمکش سعید و پدر سعید با درون خودشان (نوع ۳)

و همین کشمکش‌هاست که خواننده را وادار می‌کند تا انتهای داستان را تعقیب کند.

مفهوم کشمکش و انواع آن

اگر با گروهی از دوستان خود در حال گپ‌زدن باشید، صحبت کسی برایتان جذاب‌تر است که در آن به حادثه یا چیزی اشاره شود که روال عادی زندگی را به هم زده و آشفتگی کرده باشد؛ یعنی نوعی کشمکش یا گره و درگیری و آشفتگی در آن باشد.

برای مثال، اگر کسی بگوید صبح که از خانه بیرون آمدم، دیدم همسایه‌مان بر سرش می‌زند و می‌گوید: «ماشینم را دزد برد» شنیدن این خبر، باعث نوعی انتظار آفرینی (تعلیق) می‌شود. حتماً می‌پرسی: «خب، بعد چی شد؟»

ولی اگر کسی بگوید صبح که از خانه بیرون آمدم، همسایه‌مان را دیدم. آیا در این خبر، حادثه، گره و درگیری و آشفتگی و کشمکش وجود دارد؟ خیر، چون روال عادی و طبیعی زندگی همین است. جالب است بدانید طرح بیشتر داستان‌های کوتاه بر پایه کشمکش، درگیری و ستیز نیروهای مخالف هم استوار است. البته شاید شروع داستان‌ها متفاوت باشد؛ با توصیف، گفت‌وگو، پرسش یا حادثه‌ای همراه باشد، مهم این است که شروع داستان، احساس برانگیز باشد و به مرور، خواننده را میخکوب کند و با داشتن طرحی دارای کشمکش، او را برای ادامه داستان ترغیب نماید.

کشمکش‌های داستان سه نوع است:

۱. کشمکش شخصیت داستانی با شخصیت دیگر (مانند دعوای یک نفر با یک نفر دیگر یا چند نفر)
۲. کشمکش شخصیت داستانی با طبیعت (مثل گم شدن یک کوه‌نورد یا گروهی کوه‌نورد در یک روز سرد زمستانی در کوهستان و حمله گرگ‌ها)
۳. کشمکش شخصیت داستانی با خودش (مثل کشته شدن یک نفر توسط یک قاتل و احساس پشیمانی قاتل و درگیری او با درون خودش)

ظاهر شده است. صدای اذان از جایی دور، خودش را به بخش می‌رساند. نگاهی به بابا می‌کنم، دماغش سرخ و چشم‌هایش خیس است. انگار بدجوری عذاب وجدان گرفته است. نگاهی به بقیه مردها می‌اندازم، همه گریه می‌کنند. حتماً مرد ساعت‌ساز آدم خیلی خوبی بوده است که همه این‌طور برایش اشک می‌ریزند. دلم می‌خواهد من هم چند قطره اشکی بریزم، اما نمی‌توانم. دسته سیمی ساعت انگشتانم را خط انداخته و مورمورم می‌شود. ساعت را دست به دست می‌کنم، اما یک مرتبه صدای زنگی بلند چرت همه را پاره می‌کند انگار همه را برق گرفته، واز جا می‌پرند و با چشم‌هایی ورقلبنیده شده و عصبی هجوم می‌آورند طرف من که:

_خفه‌اش کن!

_سکوت مطلق ... هیس س س!

_خاموشش کن!

هول شده‌ام، دست و پایم را گم کرده‌ام. یادم رفته چطور خاموش می‌شود. بابا ساعت را می‌گیرد و دگمه‌ای را فشار می‌دهد و ساعت خفه می‌شود. سکوت بر می‌گردد. انگار تمام دنیا آرام شده است. کم مانده بود خودم هم سکنه کنم و بشوم همسایه تخت به تخت پیرمرد. همه با غیظ نگاهم می‌کنند. انگار تقصیر من بوده. اصلاً این ساعت عقربه‌ای نکیتی مگر خراب نبود؟ هم خودش، هم زنگش، دعوا سر همین بوده، از خجالت دلم می‌خواهد بخار بشوم و بروم هوا. باید خودم را گم‌و‌گور کنم. راه می‌افتم طرف در. هنوز صدای زنگ توی گوشم هست. نرسیده به در صداهایی می‌شنوم.

_به هوش اومد!

_آقای کمالی به هوش اومد.

نفس راحتی می‌کشم. معلوم است دیگر، با آن صدای و حشتناک زنگ ساعت، مرده‌ام اگر بود، زنده می‌شد!

فکر کنید و پاسخ دهید

اگر شخصیت حسین آقا (دایی سعید) در داستان نبود، آیا طرح داستان لطیفه می‌دید؟

خودتان ارزیابی کنید

اگر سعید ماجرای زمین‌خوردن با دوچرخه را به پدرش می‌گفت، طرح داستان چه تغییری می‌کرد؟

خودتان بنویسید

به خاطر هایتان فکر کنید و ببینید با توجه به انواع کشمکش‌ها، می‌توانید سه حادثه واقعی در زندگی‌تان پیدا کنید.



زنگ انشا در وقت اضافه

تهمینه حدادی
عکس: اعظم لاریجانی

یکشنبه عصرها دور هم جمع می‌شوند؛ از ساعت سه بعدازظهر که درس و مدرسه تمام می‌شود. حالا وقتش است: یک مدرسه خالی، یک عالم گلدان، یک عالم کاغذ و قلم. سه، دو، یک و حالا «انجمن ادبی» کار خودش را شروع می‌کند. پانزده سال تمام است. یک عده می‌روند و عده‌ای جدید می‌آیند. کاغذ به دست با شعرهای سروده شده، با داستان‌های نوشته شده. خیلی جدی از همان روزهای اول مدرسه تا اردیبهشت که وقت اتفاق بزرگ سال است، وقت شب قصه و شعر. وقتی شب قصه و شعر می‌شود، همه اعضای انجمن، آنها که سال‌ها قبل بوده‌اند و حالا دیگر دکتر و مهندس شده‌اند، باز هم می‌آیند و در این شب، قصه و شعرهایشان را می‌خوانند.

می‌کردیم تا داستان تمام می‌شد. ایلیا هادوی: هایکو را نگفتید هایکو، یک سری شعرهای کوتاه است که دو مصراع اولش باید با دو مصرع دوم فرق داشته باشد، اما هم را کامل می‌کنند. سهیل پارسی: داستان‌های چهار جمله‌ای هم داریم. جمله اول شروع، جمله دوم چالش، جمله سوم اوج و جمله چهارم غافلگیری.

مگر چنین چیزی می‌شود؟

بچه‌ها: خب اولش بلد نبودیم، اما خوبی داشتن یک انجمن ادبی همین است ما دلمان می‌خواست چیزهای بیشتری از کتاب‌هایمان یاد بگیریم. خیلی بیشتر. علی رحیمی: من از آن دسته‌ای هستم که اولش می‌گفتم که چه بشود؟ اما بعد کتاب‌ها من را مشتاق کردند. _ کتاب‌ها؟

۱. اینجا یک مدرسه پر از نویسنده است. درست است که آقا معلم پیشنهاد می‌دهد که بیایید و عضو انجمن شوید، اما باید آن قدر عاشق قصه و شعر باشی که بمانی، که بدانی هر هفته باید یک کتاب متفرقه بخوانی و بعد هم بدانی که نباید از درس‌هایت عقب بمانی. پویا امانی تعریف می‌کند که: «دیدیم دو ساعت زنگ‌انسابرای ما کم است. آمدیم و عضو انجمن ادبی شدیم. این جلسه‌ها یکشنبه‌ها از ساعت سه شروع می‌شود. می‌آییم و قصه یا شعر می‌خوانیم. بعد بقیه درباره آن نظر می‌دهند.»

علی شریفی می‌گوید: «همین نیست. بیست دقیقه هم مشاعره داریم. یک بار هم داستان دسته جمعی نوشتیم.»

داستان دسته جمعی؟

علی شریفی: اسمش «کیف آقای ساگری» بود. با یک جمله شروع شد. هر کدامان باید یک جمله به آن اضافه

چیزهایی که از آنها می‌ترسم

خواب‌هایم

یک کلمه!

مسائل روزمره

بچه‌ها می‌گویند که سوژه‌های کارهایشان را از کجا می‌آورند



یاد گرفتن چیزهای جدید

نقد و بررسی

خواندن آثار

در انجمن ادبی سه کار مهم انجام می‌دهند:

۳. آخر سال برای اعضای انجمن خیلی مهم است. علیرضا کیان چهر می‌گوید. من الان سه سال است عضو انجمن ادبی هستم، یک چیز خوبی که دارد این است که ما را از تنبلی در می‌آورد. کتاب می‌خوانیم، تحقیق می‌کنیم. و بعد حتی با هم رقابت می‌کنیم.

چرا رقابت؟

علیرضا: آخر سال ما یک جشن داریم «شب قصه و شعر». در آن روز یک اتفاق مهم می‌افتد. مامان و باباها را دعوت می‌کنیم و البته یک نویسنده را. آنها می‌آیند و قصه‌ها و شعرهای ما را می‌شنوند.

واقعاً یک نویسنده می‌آید مدرسه شما تا

داستان‌هایتان را بشنود؟

علیرضا: بله، سال‌های قبل آقای مصطفی رحماندوست، سهیل محمودی، بیوک ملکی، محمدرضا شمس، آقای محمدرضا یوسفی و آتوسا صالحی و خیلی‌های دیگر هم آمده‌اند. آن روز ما داستان و شعر می‌خوانیم. آن روز برای ما خیلی مهم است. چون همه می‌فهمند انجمن ما انجمن مهمی است.

۲. آنها توی انجمن کتاب به هم معرفی می‌کنند. یعنی هر کسی می‌رود و یک کتاب را می‌خواند و خلاصه‌اش را می‌نویسد.

این‌طوری است که برای مثال یک رمان را انتخاب می‌کنی. هر بار ۲۰۰۰ کلمه آن را در ۲۰۰ کلمه خلاصه می‌کنی _دفعه بعد می‌روی سراغ ۲۰۰۰ کلمه بعدی و ... هر کسی هم باید در طول سال بیاید و یک کتاب را به همه دوستانش معرفی کند...

آقای معلم هم همیشه ۲۵ تا کتاب را در طول سال به بچه‌ها معرفی می‌کند. او این کار را در کلاس‌های انشاء انجام می‌دهد. اما وقتی تو می‌آیی و عضو انجمن ادبی می‌شوی حتماً از آنهایی هستی که حسابی می‌روی و می‌گردی و بالاخره این کتاب‌ها را پیدا می‌کنی.

انجمن قانون هم دارد: مسخره کردن هم ممنوع! باید در یک جدول نکات منفی و مثبت کار را نوشت و به هم دیگر گفت.

این‌طوری است که نه ماه می‌گذرد و تو که تا به حال هیچ‌وقت جدی جدی چیزی ننوشته بودی، جدی می‌شوی.



۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

باتشکر از مسئولان محترم مدرسه متوسطه اول علم سلیم، منطقه ۷ شهر تهران و آقای علی اکبر زین‌العابدین

آذر ۱۳۹۳
۱۱ جوان
رشد

آسمان باش

اخم کردی به دنیا
اخم کردی به مردم
می روی توی لاکت
می شوی در خودت گم

تو فقط هستی و تو
در اتاقی که خالی ست
فکر کن! مثل این که
هیچ کس دوست نیست

با همه قهر هستی
با خودت مهربان باش
ذره ای مثل دریا
ذره ای آسمان باش

منیره هاشمی

برای آن گل سرخ

گلی در پارک دیدم
عجب رنگی، چه بویی داشت آن گل!
چه زیبا از خودش تعریف می کرد
چه رویی داشت آن گل!

نشست آرام آرام
شبیه شاپرک روی دل من.
و در آن لحظه شاد
دل من بوی گل می داد و عطرش
به هر سو پخش می شد.
فضا شاداب و لذت بخش می شد.

دلَم می رفت با گل
دلَم پر می زد از من دور می شد.
برای آن گل سرخ
دلَم زنبور می شد

دلَم گلدان خشکی پُر ترک بود
برایش بهترین مهمان: گل سرخ
تمام غصه ها از یاد من رفت
کنار آن گل سرخ.

سید احمد میرزاده

تصویرگر: مریم طباطبائی
زیر نظر بایک نیکی طلب

شاعران ایران



سید حسن حسینی، شاعر، نویسنده و پژوهشگر معاصر در سال ۱۳۳۵ در تهران متولد شد و در سال ۱۳۸۳ چشم از جهان فرو بست. از مجموعه آثار آن می‌توان به هم‌صدا با حلق اسماعیل، گنجشک و جبرئیل، از شرابه‌های روسری مادر، ملکوت سکوت و ... اشاره کرد. شعری عاشورایی از مجموعه «گنجشک و جبرئیل»

«راز رشید»

به گونه‌ای ماه
نامت زبانت از آسمان‌ها بود
و پیمان برادریت
با جبل نور
چون آیه‌های جهاد
محکم
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب آب آورد
و ساعتی بعد
در باران متواتر یولاد
بریده بریده
افشا شدی
و باد
تو را با مشام خیمه‌گاه
در میان نهاد
و انتظار در بهت کودکانه حرم
طولانی شد
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب آب آورد
و کنار درک تو
کوه از کمر شکست

دوست سایه‌ها

روبه‌روی من نشسته است
در میان باغچه
دوست با تمام سایه‌ها و سارهاست
فکر می‌کنم چرا چراغ برق
هیچ وقت
برگی و جوانه‌ای نداده است
بهروز اقبالی درخشان

سکوت

رود
شعر تازه‌ای سرود
با مداد آبی‌اش
روی خاک
شعر تازه را نوشت
خاک شد بهشت!
باد
ساز تازه‌ای نواخت
ابر
چکه‌چکه قصه گفت
دانه‌دانه غنچه‌ها
توی باغ گل شدند
رنگ‌رنگ ...

من چرا سکوت کرده‌ام
مثل سنگ؟!

انسیه موسویان

شاعران جهان

او از بزرگان شعر کره است
و مجموعه شعرهای زیاد دارد.
در شعرهایش تصاویر برجسته‌ای
ارائه می‌کند. «کتاب آواز کبوتران
کوچه»، «آفتاب گردان»، «ذهن»
از مجموعه شعرهای او هستند.
او در سال ۱۹۵۲ موفق به
کسب جایزه شهر سئول شد.

ذهن من

ذهن من دریاچه‌ای آرام است
با باد موج می‌اندازد
با ابرهای لغزان سایه می‌گیرد

یکی سنگ می‌اندازد
یکی ماهی می‌گیرد
یکی آواز می‌خواند

اما من هر شب
دریاچه را با رویاهایم می‌پوشانم
روزی که قوی سپید بر می‌گردد
بگذار این ساحل به هم‌ریخته
باشد

سروده کوانگ سوپ کیم

کوانگ سوپ کیم

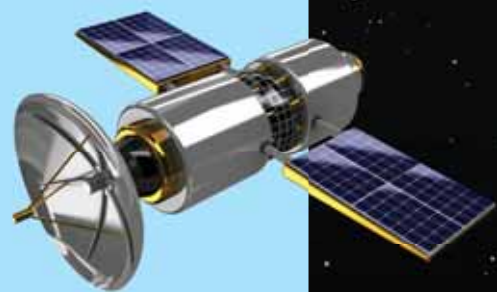
بر مدار ماهواره‌ها

ماهواره چیست؟

ماهواره یا قمر به جرم آسمانی گفته می‌شود که پیرامون یک جسم بزرگ‌تر از خودش گردش می‌کند؛ برای مثال کره ماه، قمر کره زمین است و در اصطلاح قمر طبیعی نامیده می‌شود، اما ماهواره‌هایی که ساخته دست بشر است قمر مصنوعی نام دارند. از زمان شروع عصر ماهواره‌ها تا به امروز بیش از ۵۰۰۰ ماهواره به فضا پرتاب شده است که در حال حاضر نیمی از آنها از کار افتاده‌اند که در فضا سرگردانند یا بر اثر برخورد با جو زمین سوخته‌اند.

شکل و اندازه ماهواره‌ها

در طراحی ماهواره‌ها از دو شکل استوانه‌ای یا مکعبی استفاده می‌شود. درازای ماهواره‌های استوانه‌ای شکل یک الی پنج متر است. پوشش خارجی بدنه استوانه‌ای دارای صفحات خورشیدی است که نور خورشید را به الکتریسیته تبدیل می‌کنند. در ماهواره‌های مکعبی شکل صفحات خورشیدی در طرفین بدنه قرار دارند و اندازه معمول آنها حدود دو متر است.



پرتاب ماهواره

اکثر ماهواره‌ها از طریق موشک‌های به اصطلاح بازیافت نشدنی به فضا پرتاب می‌شوند. این موشک‌ها پس از پرتاب از بین می‌روند. تنها موشک پرتاب کننده قابل بازیافت شاتل فضایی بود که اکنون از رده خارج شده است.

در دهه فجر سال ۱۳۸۷؛ یعنی در سی‌امین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، نخستین ماهواره ایرانی به نام امید توسط ماهواره بر بومی سفیر ۲ با موفقیت در مدار زمین قرار گرفت. ماهواره امید که تمام تجهیزاتش به دست متخصصان و دانشمندان کشورمان ساخته شده بود ۲۷ کیلوگرم وزن داشت و در هر شبانه‌روز پانزده بار به دور زمین گردش می‌کرد. ماهواره امید در پنجم اردیبهشت



۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

ماهواره‌های نقشه‌برداری

این ماهواره‌ها قادرند از ساختمان‌ها، مزارع، جاده‌ها، عوارض طبیعی زمین نظیر تپه‌ها، کوه‌ها، جنگل‌ها، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و همین‌طور بندرها نقشه‌برداری کنند. عکس‌هایی که ماهواره‌های نقشه‌برداری تهیه می‌کنند ما را از وجود احتمالی منابع زغال‌سنگ، نفت و کانی‌های با ارزش در ناحیه‌ای باخبر می‌کنند.

ماهواره‌های هواشناسی

امروزه میلیون‌ها نفر از مردم جهان، از کشاورزان و ماهیگیران گرفته تا خلبانان هواپیماها و ناخداان کشتی‌ها با گزارش‌های هواشناسی سرو کار دارند. به کمک این ماهواره‌هاست که وقتی احتمال وقوع توفان، گردباد، سونامی یا باران‌های سیل‌آسا باشد نهادهای ذی‌ربط مردم را پیش از وقوع آنها آگاه می‌کنند.

GPS های ماهواره

امروزه اکثر هواپیماها و کشتی‌ها برای تعیین مسیرشان از ماهواره‌های جهت‌یاب یا همان GPS کمک می‌گیرند. این سیستم شامل ۲۴ ماهواره در شش گروه چهارتایی است که چهار ماهواره هر گروه در مدار پیوسته و در ارتفاع ۲۰۱۸۰ کیلومتری از زمین پشت سرهم حرکت می‌کنند. بسیاری از کامیون‌ها و اتوبوس‌های بین شهری و حتی اتومبیل‌های شخصی نیز مجهز به سیستم GPS هستند.

ماهواره‌های مخابراتی

علایم رادیویی را بین مکان‌هایی که روی زمین ممکن است هزاران کیلومتر از یکدیگر فاصله داشته باشند رد و بدل یا رله (تقویت) می‌کنند. این علایم شامل مکالمات تلفنی افراد، اطلاعات ارسالی از نامبرها، پست الکترونیکی، اینترنت و ... می‌شوند.

ماهواره‌های تلویزیونی

مجهز به آنتن‌های بشقابی بزرگ هستند و با ایستگاه‌های مستقر در سطح زمین ارتباط دارند. آنتن‌های بشقابی ضعیف‌ترین علایم رادیویی را دریافت می‌کنند و ایستگاه ماهواره‌ای زمینی این علایم را به مرکز رادیو و تلویزیون محلی ارسال می‌کنند از آنجا هم توسط دکل‌ها پخش می‌شوند و به این صورت تصویرهای تلویزیونی ماهواره‌ای برای پخش در کانال‌های تلویزیونی زمینی در اقصی نقاط جهان فرستاده می‌شوند.

ماهواره‌های جاسوسی

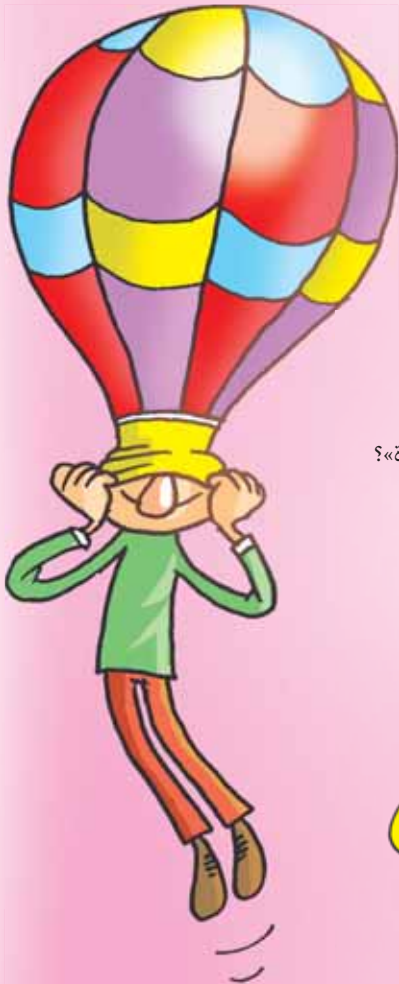
صدها ماهواره جاسوسی در مدار زمین مستقرند. کشورهایی که صاحب این قبیل ماهواره‌ها هستند تلاش می‌کنند تا از تحرکات نظامی، محل استقرار پایگاه‌های موشکی و وضعیت ناوهای جنگی سایر دولت‌ها با خبر شوند.

ماهواره‌های علمی تحقیقاتی

این نوع ماهواره‌ها قادرند پرتوهای نامرئی نظیر ماورای بنفش و مادون قرمز را دریافت کنند که از اجرام آسمانی دور دست گسیل می‌شوند؛ برای نمونه تلسکوپ فضایی هابل که در سال ۱۹۹۰ در مدار زمین قرار گرفت تا به امروز هزاران تصویر حیرت‌آور از سیارات، ستارگان و کهکشان‌ها به زمین ارسال کرده است.



سال ۱۳۸۸ با جو غلیظ اقیانوس آرام و مناطق غربی آمریکای جنوبی برخورد کرد و به مأموریت ۸۲ روزه خود پایان داد. از آن تاریخ به بعد کشور ما به باشگاه فضایی دنیا پیوست و در شمار هشت کشور دارای فناوری فضایی قرار گرفت.



● غطاء الرأس

مِنْ أَفْضَلِ الطَّرِيقِ الَّتِي تَجْعَلُكَ تُحِسُّ بِالْدَّفَاءِ
أَنْ تَلْبَسَ غِطَاءً فَوْقَ رَأْسِكَ، فَمُعْظَمُ حَرَارَةِ الْجِسْمِ
تَتَسَرَّبُ مِنْ قِمَّةِ الرَّأْسِ

عادل اشكيبوس

تصويرگر: سام سلماسی



حمار كبير

● جمع الشجرة

المعلّم: ما هو جمع «الشجرة»؟
التلميذ: «الغابة» يا أستاذ.

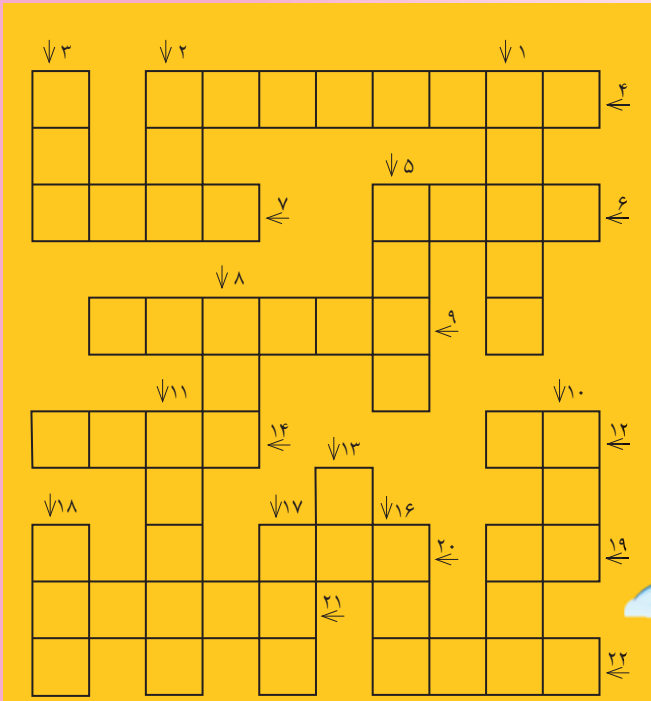


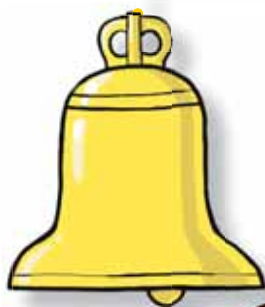
● حمار كبير:

الكَذَابُ الْأَوَّلُ: «عِنْدِي بِنَاءٌ مِنْ مَائَةِ طَائِقٍ! الطَّايِقُ الْمَائَةُ
فَوْقَ السَّحَابِ!»
الكَذَابُ الثَّانِي: «هَذَا أَمْرٌ بَسِيطٌ. عِنْدِي حِمَارٌ كَبِيرٌ؛ أَرْجُلُهُ
عَلَى الْأَرْضِ وَرَأْسُهُ فِي السَّحَابِ!»
الكَذَابُ الْأَوَّلُ: وَكَيْفَ تَرَكَبُ هَذَا الْحِمَارَ؟
الكَذَابُ الثَّانِي: «أَذْهَبُ فَوْقَ سَطْحِ بِنَائِكَ.»



- | | | |
|-------------|---------------|---------------|
| ١٣) برایم | ٧) سرباز | ١) ورزش |
| ١٤) دوست | ٨) معاینه کرد | ٢) شغلها |
| ١٥) دیگر | ٩) ایستادگان | ٣) فراموش کرد |
| ١٦) شناخت | ١٠) کوه | ٤) فوتبال |
| ١٧) شرح داد | ١١) چرخیدن | ٥) چشمها |
| ١٨) پرچم | ١٢) پدربزرگ | ٦) برنده |





خندزندگ

تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری
تصویرگر صفحات: میثم موسوی

مدیر یک بیمارستان کودکان: دچاقی در دانش آموزان در حال افزایش است،



آزمایشگاه کامبیز!

کامبیز کیست؟

کامبیز نوجوانی است شبیه نوجوانی‌های همه دانشمندان بزرگ که عینک بزرگی به چشم می‌زند. دوستانش در یارکشی بازی فوتبال در رنگ ورزش، تمت هیچ شریطی او را نمی‌کشند، بالاترین نمره‌ای که در عمرش گرفته ۱۴/۷۵ است، عرس‌پلو دوست ندارد و به انجام دقیق آزمایش‌های کتاب علوم در خانه علاقه زیادی دارد. این شما و این آزمایش امروز کامبیز!

آزمایش کتاب علوم:

- به صورت گروهی در مورد یکی از پرسش‌های زیر اطلاعاتی را جمع‌آوری کنید و گزارش آن را در کلاس ارائه دهید.
- دود سیگار چه اثری بر سلامت فرد سیگاری و اطرافیانش دارد؟
- در دود سیگار چه ترکیبات سمی وجود دارد؟
- در افراد سیگاری چه بیماری‌هایی شایع‌تر است؟

مشاهدات کامبیز

من، سعید و عرشیا تصمیم گرفتیم آزمایش فوق را برای پیشرفت بشریت و نجات جامعه از دود سیگار انجام دهیم. پس هر کدام سه روز وقت تعیین کردیم تا برای این پرسش‌ها جواب‌های مستند و علمی پیدا کنیم و پاسخ‌هایمان را با هم مقایسه کنیم.

روز دوم:

این سؤال را که: در دود سیگار چه ترکیبات سمی وجود دارد؟ از چند نفر

پرسیدم و نتیجه تحقیق را به شرح زیر یادداشت کردم:

مامان: «چه می‌دونم مادر، همه جور کوفت و زهرمار و شقاقی تو اون دود سیگار هست ... حالا چرا تو هی درباره سیگار می‌پرسی؟ بس نبود داشتی خودتو دیروز ففه می‌کردی؟»

بابا: «همه‌اش مال غم و غصه است بابا جون. همه‌اش غمبار و استرسه، ولی چی شده تو این قدر درباره این لعنتی کنیکاو شدی؟»

بابابزرگ: «همه‌اش تقصیر شیطونه که میره تو جلد آدم‌ها و می‌که پول زحمت کشیده رو بدهند و با دست خودتون، خودتونو هلاک کنن.»

پس ترکیبات موجود در سیگار با توجه به تحقیقات انجام شده عبارت‌اند از: کوفت، زهر مار، شقاق، غم و غصه، غمبار، استرس، شیطون، پول زحمت کشیده!

روز اول:

از آنجا که پدر من کاهی یواشکی در تراس خانه‌مان سیگار می‌کشید، من توانستم با قرار دادن خودم در معرض دود سیگار در یک فرصت مناسب، اثرات دود را روی اطرافیانش فرد سیگاری بررسی کنم. حالتی که به من دست داد شامل فکلی موقت، سرخه، پریدن رنگ چهره و تار شدن دنیا در نظرم بود. با سرخه‌های من، مامان خودش را به تراس رساند و بابا را حسابی دعوا کرد. اما اثر دود سیگار روی فرد سیگاری به این شرح مشاهده شد: بالا رفتن فشار خون و قرمز شدن صورت بعد از شنیدن سرزنش‌های مامان، داغ شدن گوش‌های فرد سیگاری بعد از شنیدن این جمله مامان که پغلی بابا را به بابابزرگ می‌کند و در نهایت گفتن کلمه غلط کردم به تعداد زیاد توسط فرد سیگاری خطاب به همسرش البته یواشکی تا فرزند خانواده نشنود!





مهربانی

مهدی فرج‌اللهی



با نام و یاد خداوند متعال قلمم را در دست می‌گیرم و می‌نویسم. بر همگان واضح و مبرهن است که مهربانی خوب است و خداوند آدم‌های مهربان را بیشتر دوست دارد.

چند وقت پیش پدرم مرا ناراحت کرد و من هم تصمیم گرفتم او را ناراحت کنم و تلافی کارش را سرش در بیاورم، اما مادر را با پدرم در میان گذاشتم پدرم گفت: «سعی کن جواب بدهی را با خوبی بدهی».

پدرم گفت باید پیامبر اکرم (ص) را الگوی خود قرار دهیم. پیامبر اکرم (ص) با همه مهربان بود و همیشه لبند روی لب داشت. هنگام نماز، اگر اطفال از دوش پیامبر (ص)

بالا و پایین می‌رفتند، حضرت به آرامی با آنها رفتار می‌کرد. این کار باعث می‌شد آنها به نماز علاقه‌مند شوند. نقل است که وقتی از پیامبر علت طولانی شدن یکی از سوره‌هایش را پرسیدند، فرمود: «فرزندم مس (ع)، بر شانه‌ام سوار شده بود و دوست نداشتم در پایین آوردن او عجله کنم». هنگامی که حضرت صدای گریه طفلی را می‌شنید، نماز جماعت را کوتاه می‌کرد تا مادر بتواند زودتر به فرزندش رسیدگی کند.

پیرزنی از همسایگان پیامبر (ص)، هر روز بر سر راه حضرت فار و فاشاک می‌گذاشت و گاهی هم از روی پشت‌بام خاکستر بر سر مبارک او می‌ریخت. حضرت رسول (ص) همواره انسانی آراسته، تمیز و معطر بود. همیشه مسواک می‌زد و موهایش را شانه می‌کرد. تصور اینکه بر سر چنین شفصی خاکستر و خاک‌روبه بریزند و او کاری نکند خیلی سفت است. این کار همیشگی آن پیرزن بود. تا اینکه چند روزی از او و آن عمل زشتش خبری نشد. پیامبر اکرم (ص) سراغ او را گرفت. گفتند او پیرزنی یهودی است و چند روزی است که مریض شده و در بستر بیماری است. حضرت فرمود به عیادت او برویم. وقتی که پیامبر وارد خانه پیرزن شد، سلام کرد و در کنار بستر او نشست. حضرت با مهربانی فرمود: «ایم تو نیامدی من به عیادت تو آمدم».

بعد از تمام شدن حرف‌های پدرم سراف جعبه ابزار رفتم. پیچ‌کوشی را برداشتم و یک راست رفتم توی کوچه، طرف پدرم و دوپرفه‌اش. پدرم اول از فبالت سرش را پایین انداخت، اما بعد که پیچ‌کوشی را در دستانم دید با نگرانی پرسید می‌خواهی دوپرفه‌ام را پنچر کنی به تلافی اینکه دوپرفه‌ات را پنچر کردم؟ با لبند به پدرم گفتم نه، می‌خواهم پیچ «دنام دوپرفه‌ات را سفت کنم؛ چون شل شده بود. پدرم با تعجب پرسید: واقعاً؟ گفتم: «می‌خواهم از این به بعد جواب بدهی را با خوبی بدهم». و نکاتی را که پدرم از پیامبر اکرم (ص) به من گفته بود، برای پدرم بازگو کردم. پدرم از کاری که با دوپرفه‌ام کرده بود خیلی متأسف شد و عذرفواهی کرد و ما به هم قول داریم هیچ‌وقت به هم بدی نکنیم.

این بود انشای من.

روز سوم:

برای پیدا کردن پاسخ پرسش سوم، به درماتگاه ممل مراجعه کردم. نتیجه مشاهده‌اتم به شرح زیر بودند:

۱- صورت مسئله: یک نفر را که تصادف کرده بود به درماتگاه آوردند. دکتر وقتی مالش را به برادر بزرگش گفت، آن آقا ناراحت شد و رفت بیرون و یک سیکار روشن کرد. نتیجه علمی: هر کس سیکار بکشد به احتمال زیاد برادر کوچکش تصادف می‌کند!

۲- صورت مسئله: آقایی که به شرت سرخه می‌کرد از اتاق دکتر بیرون آمد. دکتر به او گفت: «آله سیکار رو ترک کنی معلوم نیست بتونی عروسی دقتت رو ببینی».

نتیجه علمی: اصولاً فواستکارهای دختر آدم سیکاری، خیلی کمتر از فواستکارهای دختر آدم غیر سیکاری است!

روز چهارم:

در روز چهارم، قرار بود من، سعید و عرشیا در جلسه‌ای نتیجه تحقیقات علمی‌مان را بررسی کنیم، اما فبری از دوستانم نبود؛ چون گویا از بس تابلو در مورد مضرات سیکار تحقیق کرده بودند والدینشان به آنها مشکوک شده و پیش روان‌شناس برده بودند! فب ... این هم یکی دیگر از مضرات سیکار؛ هر کس متی در موردش تحقیق علمی کند، کارش به دکتر می‌کشد!

عدد قارچ و گوشت

سید امیر سادات موسوی



عدهای توان دار

این اعداد ابتدا برای هیچ کس عددی نبوده اند، اما اکنون به دلیل حضور مستمر در باشگاه های ورزشی، قدرت و توان بدنی بسیاری یافته اند و به آنها عدهای توان دار می گویند.

مقسوم علیه های یک عدد

به مقسوم هایی که علیه یک عدد شورش می کنند، مقسوم علیه های آن عدد می گویند. بعضی از این مقسوم علیه ها زودتر از سایرین شروع به شورش می کنند که به آنها «مقسوم علیه های اول» می گویند.

گونیا

به تعداد زیادی گونی، گونی ها یا در کوشش مملی گونیا گفته می شود. علت اصلی اینکه گونیا همواره عمود قرار می گیرد، به احتمال قوی وزن زیاد آن است.

عمود منصف

نوعی خط عمود است که همواره انصاف را رعایت می کند.

خط مایل

خطی که مایل به انجام دادن هر کاری باشد.

عدد مفلوط

یک چیزی است در مایه های پیتزای مفلوط. گفتنی است عدهای دیگری هم با نام های «عدد پیرونی»، «عدد قارچ و گوشت» و ... وجود دارند که چون فعلاً درستان به آنها نرسیده است، به آنها اشاره نمی کنیم.





سنجاق قفلی

اردو نامه

شما با دوستانتان به یک اردوی تفریحی در یک منطقه جنگلی زیبا رفته‌اید و می‌خواهید یک هفته را در این منطقه سپری کنید. چه قوانین و مقرراتی برای اردو نیاز دارید؟ مقررات اردوی ما:

۱- همه باید فوش بکنیم و هر کس نفواست به او فوش بکنیم باید به زور به او فوش بکنیم و آن‌قدر به او فوش بکنیم که از دماغش دربیاید.

۲- ما باید در همه کارها از جمله چادر زدن، آتش روشن کردن و تهیه غذا به هم کمک کنیم، ولی اگر حوصله نداشتیم و خسته بودیم می‌توانیم برویم روی چمن استراحت کنیم و کار بپه‌های دیگر را تماشا کنیم و آنها را تشویق کنیم. تشویق کردن هم خودش یک همکاری محسوب می‌شود.

۳- صبح پس از خوردن صبحانه دسته‌جمعی به آبتنی و شنا برویم و هر کس را که شنا بلد نبود داخل آب بیندازیم تا شنا یاد بگیرد.

۴- نباید به طبیعت و جنگل آسیبی برسانیم؛ برای مثال نباید تمام درختان جنگل را برای آتش روشن کردن ببریم، نیمی از درختان جنگل هم برای این کار کافی هستند.

۵- نباید مزاحم خواب و استراحت دوستانمان شویم. اگر دوستانمان مزاحم خواب و استراحت ما شدند، ما باز هم نباید مزاحم خواب و استراحتشان شویم تا فعالیت بکشند و با شرمساری بروند بخوابند و بعد ما بتوانیم از فرصت استفاده کنیم و خواب و استراحتشان را نابود کنیم.

۶- باید موقع برگشتن از اردو سرشماری کنیم تا باهمان دوستانی که به اردو رفته‌ایم از اردو برگردیم و کم نشویم.



الفبای دامداری



شغل اصلی کوچ‌نشینان جهان باستان دامداری بود. آنها توانسته بودند به نموی گاوها و کوسفندها را، راضی کنند که زیر سایه آنها زندگی کنند! البته راضی کردن گاوها و کوسفندها که خیلی سخت نبود. چون این حیوانات خیلی شیک و مجلسی، فوق فوقش بعد از یک جلسه تویبیهی خودشان می فهمیدند که اگر طبق برنامه بشر زندگی کنند، غذا بفرزند و مالش را ببرند بهتر از این است که همین طور سرشان را مثل گاو بیندازند پایین و مثل کوسفند زندگی کنند! آفرش هم در تنهایی و بدون هیچ خاصیتی همین طوری الکی بمیرند و آدم‌ها سرشان را ببرند و نهند.

اما رام کردن اسب‌ها کمی زمان بیشتری می برد. چون اسب‌ها ابتدا حیوانات سرکشی بودند که مدام با بشر جر و بحث می کردند و خواستار مفقود خودشان بودند. انسان‌ها هم طی جلسات تویبیهی فشرده و با وعده پرداخت حقوق مکفی، پورسانت، جای خواب و سه وعده غذای گرم اسب‌ها را راضی به همکاری کردند! البته آدم‌ها سعی کردند با ادا کردن مزاکرات با حیوانات دیگر قلمرو خود را گسترش بدهند که به خاطر برخی اختلافات جزئی با کرک‌ها و پلنگ‌ها، با سری افکنده و دست و پای کنده شده، بی خیال ماجرا شدند!

مولوس

شهرام شفيعی

افسانه‌های یونان باستان

ما در این باره قضاوت نمی‌کنیم، اما در بعضی توالت‌های عمومی، آثار چیزهایی مانند فعالیت آتش‌فشان دیده می‌شود. از اقتراحات دیگر مولوس، سیکار کشیدن در کنار بپه‌ها بود. او با این اقتراح، در عرض یک شب در کل جهان مشهور شد؛ زیرا وقتی کسی سیکار می‌کشد، صدای سرفه بپه‌ها مثل کلمه مولوس است. مولوس ... مولوس ... دارم از دود سیکار فقه می‌شوم مامانی ... مولوس، مولوس! با این کار، نام مولوس تن‌لش وارد کتاب‌های پزشکی اطفال هم شد.

مولوس به خاطر اقتراحاتش، در اواخر عمر به شکل موجود بسیار عجیبی در آمد؛ یعنی نیمی از بدنش به شکل شتر و نیمه دیگر هم به شکل بقیه شتر در آمد.

به نظر شما عجیب نیست که یک انسان بی‌مروت، به شکل یک شتر بی‌گناه در بیاید؟

«مولوس» را در قریبی‌ترین نوشته‌های یونان، مخترع تن‌لش لقب داده‌اند. او ۳۵ سال به تنهایی در کوه آلپ زندگی کرد تا توانست پسباندن آدامس به نیمکت‌های پارک را اختراع کند. مولوس پس از آن، بقیه عمر را صرف آموزش این کار به مشتاقان کرد. در بعضی از زبان‌های اروپایی، مولینگ به معنای پسباندن است. مقصودها به معنای پسباندن آدامس به صندلی سینما با هر ف اینک شلوار مردم کثیف شود. همان‌طور که می‌بینید، فعل مولینگ از ریشه مولوس گرفته شده است.

در طول سه هزار سال گذشته، پژوهشگران از پدر و مادر مولوس تن‌لش بی‌اطلاع بوده‌اند، اما به تازگی کتابی نوشته شده که ثابت می‌کند مولوس، حاصل ازدواج یک گونی آرد با یک قایق موتوری بوده است. برخی می‌گویند مولوس فرزند آتش‌فشان بوده است؛ چون او کسی است که استفاده نادرست از توالت‌های عمومی را پایه‌گذاری کرد ...



گلدان

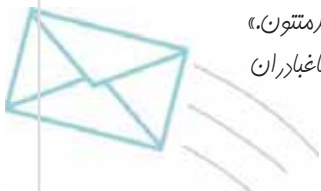
زیر نظر علیرضا لبش



نمکدان

شماره گمشده

میفنون کاغزی پیدا کرد که رویش یک شماره تلفن نوشته شده بود.
زنگ زد به همان شماره و گفت: «آقا من شماره تون رو پیدا کردم. آدرس برید بیا رم خدمتتون.»
مسین توکلی / باغباران



مسافر تکراری

غضنفر رفته بود ژاپن راننده تاکسی شده بود.
هرکس برایش دست بلند می کرد، می گفت: «شوفی نکن دیکه
تو رو الان رسوندم.»

مهرانه قاسمی

عروسی با کلاس

یکی عروسی اش را در یک مدرسه برگزار کرد.
ازش پرسیدند حالا چرا اینجا؟
گفت: «آفه فیلی کلاس داره.»

ذاکره شریفی / آذربایجان غربی

گلچین

فصل پاییز

من پشمانم به آسمان
نوری ز امید در دل دارم...
چه فراتر می روم، دور دست ها
روح من پر می کشد به هر کجا
از زمین تا فلک سیر می کنم...
باد پنگی می زند افرا را
نور می پوشاند چاده ها را
چلچله بر پشت بام می خواند
قاصدک ها باز خبر آورده اند
ناگهان، فواهرم سببی بویید
-عشق! چه بویی دارد-

مژده هرمزی



اضافه بار

در یک تحقیق پژوهشی حداکثر وزن مجاز برای کوله پشتی دانش آموزان ۱۰ درصد وزن بدن توصیه شده است.





Around the House

●●● Mohammad Ali Ghorbani

●●● Illustrator: Sam Salmasi

Hidden Sentences

Example1

EXCUSEMEHAVEYOUAGREENPENCIL? =

Excuse me, Have you a green pencil?

Now find the sentences

IGETUPATFIVEO'CLOCKEVERYMORNING.=

THEREARESEVENSTUDENTSINTHECLASROOM.=

MYSISTEREATSHERBREAKFASTATSEVENTHIRT
YEVEERYDAY.=

Example2

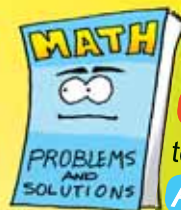
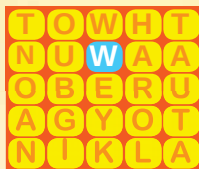
Now find the sentences

in following tables

below.



= It is a book.



A Joke to Think

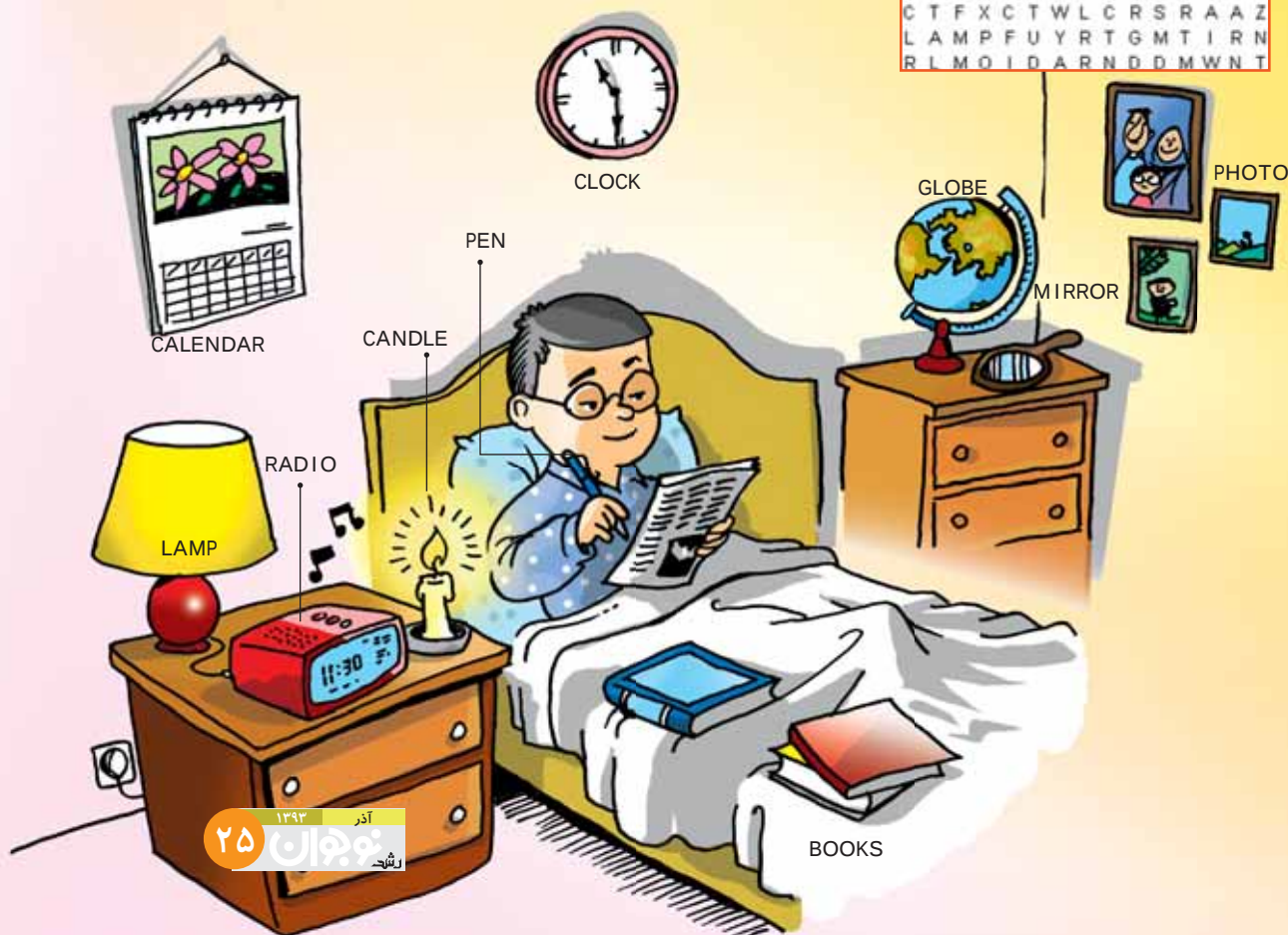
Q: What did the math book say to the other math book?

A: Boy do I have problems!

Quotes to Think

Book

- There are worse crimes than burning books. One of them is not reading them.
- A room without books is like a body without a soul.
- A house without books is like a room without windows.



موزه تاریخ کانون پرورش تفاوتش با دیگر موزه‌ها این است که مخصوص کودکان و نوجوانان است و یک هدف دارد: آشنایی با زندگی گذشتگان و تماشای آثار تاریخی به جا مانده از آنها. در این موزه همیشه راهنمای موزه در کنار شماست و قادر است شما را آن قدر نسبت به گذشته کنجکاو کند که تبدیل به یک موزه گرد همیشگی شوید.

بخش مفاخر ایران، سکه و کوزه از دیگر بخش‌های این موزه هستند. دیوارهای موزه پر از نقشه و تصویر جغرافیایی و تاریخی از قرن‌ها پیش تا الان است. این موزه فروشگاهی هم دارد با ماکت‌ها و یادگاری‌هایی که از زمان شهر سوخته؛ یعنی (۴۵۰۰ سال پیش) در ایران ساخته شده‌اند. شما می‌توانید آنها را تهیه کنید و در اناقتان شبیه اشیای تاریخی داشته باشید.

حلزون تاریخی

●●● تمینه ظهیرالدین
●● عکس: داود زرین گام



موزه تاریخ کانون، حلزونی شکل است و پر از دالان‌هایی است که باید از آنها عبور کنید. وقتی با دوستانتان وارد موزه شدید اولین چیزی که با آن روبه‌رو می‌شوید اتاقی است پر از وسایل زندگی گذشتگان. درواقع ماکت‌های این بخش به ما یاد می‌دهند که خانه‌ها در قدیم چه شکلی بوده‌اند و از چه ابزاری در آنها استفاده می‌شده است. اسم این راهرو «راهروی تاریخ» است و سیر تحول زندگی انسان را از ابتدا تا قرن معاصر نشان می‌دهد.



«مکتب خانه» که تا به حال برای اکثر بازدیدکنندگان جالب بوده، فضایی شبیه مکتب‌های قدیمی دارد که قرار است شما با دوستانتان داوطلب شوید و لباس‌های قدیمی بپوشید تا بتوانید نمایشی را اجرا کنید. مربی شما را با شیوه زندگی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان در صد سال گذشته آشنا می‌کند.

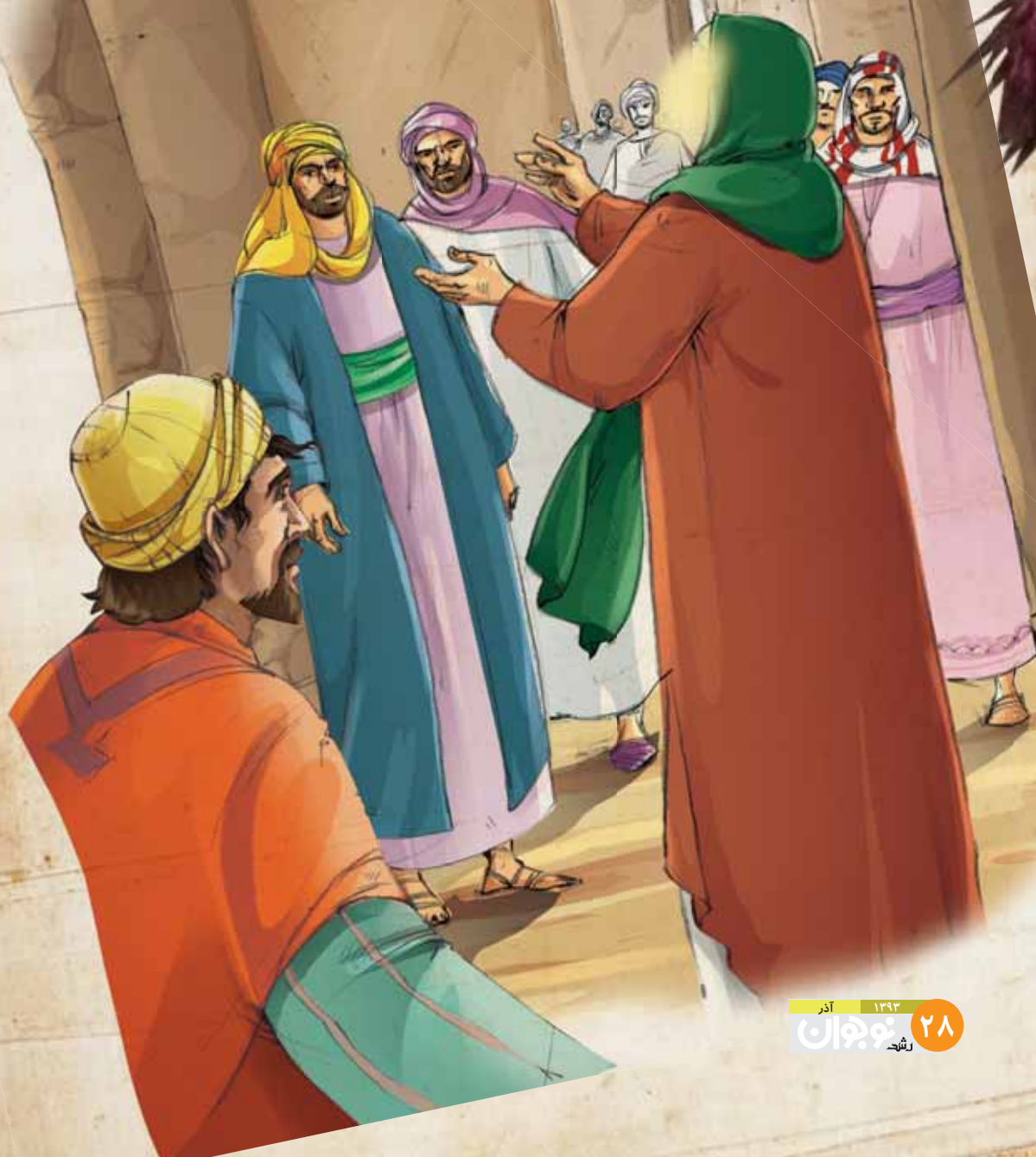
بعد از گذشتن از راهروی بسیار طولانی تاریخ به «سفینه تاریخ» وارد می‌شوید. اینجا قرار است دور هم بنشینید و اسلایدهایی را تماشا کنید. این اسلایدها دربارهٔ پیدایش زمین، آغاز حیات و سیر تکامل انسان‌ها هستند و تصویرهای شگفت‌انگیزی را به بازدیدکنندگان عرضه می‌کنند.



● آدرس موزه: تهران. میدان شهدا.
ابتدای پیروزی. خ افروز.

مصعب بن عمیر

محمود پوروهاب
تصویرگر: حسین آسیوند



از بازار گذشت. همین که خواست از کنار مسجدالحرام هم رد شود، چند نفر را دید که همراه پیامبر (ص) وارد مسجدالحرام شدند. حرف‌های مادر در گوشش پیچید:

— با هر که دوست داری، هم‌نشینی کن! ولی نه با محمد، او ساحر و جادوگر است. اگر روزی متوجه شوم از پیروان او بی از ارث محروم می‌کنم!

این سخنان تهدیدآمیز را مادر بارها در گوشش خوانده بود. پدر نداشت و مادر همه کاره‌اش بود. ایستاد به آن سویی که پیامبر (ص) با یارانش رفته بود، چشم دوخت. لبخند تلخی زد و با خود گفت مگر او چه می‌گوید؟ می‌گوید کاری از دست این بت‌های سنگی و چوبی برنمی‌آید.

این همان چیزی بود که هر وقت با بُت‌ها روبه‌رو می‌شد از خاطرش می‌گذشت. کاروانی تجاری با آهنگ ریز و یکنواخت شتران از کنارش رد شد. به این سو و آن سو نگاه کرد. انگار از چیزی می‌ترسید. به خودش نهیب زد کمی جرئت داشته باش! تا کی باید از این و آن بترسی. برو، برو به امتحانش می‌ارزد. به سوی مسجدالحرام گام برداشت. پیامبر گوشه‌ای پشت به ستون نشسته بود و تازه مسلمانیان پیش‌روی او. با گام‌های کوتاه جلو رفت. پیامبر کلامش را برید و چشم به چهره زیبای مصعب دوخت. سرها همه به سوی او چرخید. با تعجب به هم نگاه کردند:

— آیا این مصعب بن عمیر، همان جوان اشراف‌زاده قریش نیست؟ اینجا چه می‌خواهد؟ نکند فکری شیطانی در سر دارد!

بیچ‌چی در فضا پیچید و پیامبر (ص) بالبخندی به سخنانش ادامه داد. مصعب تمام حواسش را به کلام پیامبر (ص) سپرد. چه شیرین، چه زیبا و عمیق. هرگز چنین سخنانی را از هیچ کسی شنیده بود، اما هنوز ذهنش تاریک بود و پر از همه‌ی خفاشان. خفاشانی که فریاد می‌زدند: «او جادوگر است، به حرف‌هایش گوش نده، او دشمن خدایان ما، دشمن پدران ماست...!»

خواست بر گردد اما نتوانست. مثل برق گرفته‌ها در جا خشک‌ش زده بود و کلام پیامبر چون هوایی تازه در او می‌دمید. چون آفتاب صبحگاهی تنش را گرم می‌کرد. هر چه نیرو داشت در خود جمع کرد. روی پنجه پا چرخید و به سرعت برگشت. هنوز چند گامی دور نشده بود که با «ارقم بن ابی ارقم» یکی از یاران پیامبر (ص) سینه به سینه شد. ارقم به مهربانی لبخند زد:

— شب به خانه من بیا!

مصعب تمام روز به انتظار آمدن شب بی‌تابی کرد و سرانجام شب بر زمین سایه افکند. از خانه بیرون زد و راه خانه ارقم را در پیش گرفت. با همه اشتیاق، آهسته گام بر می‌داشت. ترس و نگرانی در دلش آویخته بود. سرانجام پای کوه صفا کنار خانه ارقم ایستاد. کمی به این سو و آن سو نگاه کرد و کوبه در را به صدا در آورد. در روی پاشنه چرخید. خود ارقم بود. با دیدن او چهره ارقم از خوشحالی شکفت.

— بیا تو برادر!

همراه ارقم وارد اتاقی بزرگ شد. پیامبر لباسی یک‌دست سپید پوشیده بود. سلام کرد. مسلمانان هیچ انتظار نداشتند که او دوباره به سوشان بیاید. وقتی امروز با آن حال از مسجدالحرام بیرون زده بود، همه با افسوس به هم نگاه کرده بودند. یکی گفته بود: «گمان ندارم این جوان ثروتمند از فرمان مادرش «خناس» سرپیچی کند.» اما پیامبر (ص) با تبسمی گفته بود: «او باز خواهد آمد.» و حالا آمده بود. پیامبر او را کنار خود جای داد. مصعب به یک‌یک مسلمانان نگاه کرد. همه به مصعب خوش آمد گفتند. پیامبر حبه‌ای انگور در دهان گذاشت. بعد نام خدا را بر زبان آورد و شروع به خواندن آیات الهی کرد. دل مصعب تپید. مثل ریشه‌های نازک و تشنه به آب گوارا چنگ زد، و مثل شاخه‌های سرمازده هاله‌ای از نور و گرما را در آغوش گرفت. اگر چه سخنان پیامبر برایش عجیب و متفاوت از گفتار دیگران بود، اما حقیقت ناب بود که در حریر خوشرنگ و بوی تصویر و خیال پیچیده شده بود. کافی بود با سر انگشت احساس این پرده نازک خوشرنگ را کنار بزنی تا حقیقت آن آشکار شود.

وقتی پیامبر (ص) لب از سخن گفتن فرو بست، گویی ذهن سیاه مصعب فتح شده بود و آسمان ذهنش آبی، آبی بود. ناگاه در برابر همه نگاه‌ها دست پیامبر را بوسید و گفت:

— گواهی می‌دهم خدا یکی است و توای محمد (ص) فرستاده او هستی.

پیامبر (ص) به مهربانی نسیم، پیشانی او را بوسید. از چشم یاران اشک شوق چکید. او را در آغوش گرفتند و تبریک گفتند. مصعب بن عمیر، این اشراف‌زاده خوش‌سیما به خاطر ایمان به اسلام، از ثروت فراوان چشم پوشید و سرانجام در جنگ احد در حالی که پرچمدار اسلام بود، به شهادت رسید.

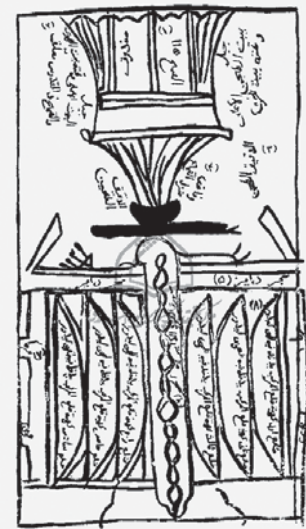
آسیاب به نوبت...

سیدامیر سادات موسوی

تصویرگر: الهام محبوب

آسیاب‌ها در تمدن اسلامی

در حوالی قرن چهارم هجری استفاده از نیروی آب در سراسر مناطق اسلامی رایج بود و آسیاب‌هایی در تمام سرزمین‌های اسلامی، از اسپانیا و شمال آفریقا تا ماوراءالنهر و خراسان امروزی دیده می‌شدند. این آسیاب‌ها اغلب نیازهای محلی را برطرف می‌کردند، اما به مرور آسیاب‌های بزرگ‌تری برای آرد کردن غلات و صادرات آرد به نواحی دیگر هم به وجود آمدند. با این حال در مناطق مرکزی ایران، به دلیل کم‌آبی، استفاده از نیروی باد بیشتر رایج بود.



تصویری از یک آسیاب بادی در سیستان که در کتاب نخبه الدهر نوشته دمشقی ترسیم شده است.

هفتاد آسیاب
نزدیک به نیشابور
فعالیت می‌کردند.

در کنار رودهای
دجله و فرات، از موصل تا
بغداد، آسیاب‌هایی به صورت
شبانه‌روزی کار می‌کردند که
روزانه بیش از ده تن آرد
ذرت تولید می‌کردند.

سنگ‌های
آسیاب‌های عراق، از
شهر دیاربکر، تأمین
می‌شدند.

در سال ۱۳۴ هجری،
کارگاه‌های کاغذسازی از چین
به سمرقند راه یافتند و سپس به بقیه
نواحی اسلامی نیز کشیده شدند. ابوریحان
بیرونی می‌گوید: «در سمرقند از پُتک‌هایی
که با نیروی آب حرکت می‌کردند، برای
کوبیدن و خرد کردن کانی‌های طلا
استفاده می‌شد.»

جهان‌گردان و
جغرافی‌دان‌هایی که به
سیستان سفر کرده‌اند، می‌گویند
آسیاب‌های بادی فراوانی در این
نواحی مشغول به کار بوده
است.

در مسیر بسیاری از
رودهایی که به خلیج فارس
می‌ریختند چرخ‌های آبی
ساخته بودند.

در قرن چهارم
هجری مردم بصره از جنبش
دایمی امواج برای به حرکت در
آوردن آسیاب‌ها استفاده می‌کردند.
نخستین نمونه موجود از این
تکنیک در اروپا تا صد سال
بعد دیده شد.



نمایی از یک آسیاب آبی



تصویری از یک آسیاب در قلعه والی ایلام



هزاران سال پیش، وقتی انسان‌ها نخستین آسیاب‌ها را برای آرد کردن گندم ساختند، فهمیدند که نیروی انسان یا چهارپایان همیشه برای چرخاندن آسیاب کافی نیست؛ بنابراین تصمیم گرفتند از انرژی‌های طبیعت استفاده کنند. یکی از این انرژی‌ها، جریان رودخانه‌هاست. به این ترتیب نخستین آسیاب‌های آبی در کنار رودخانه‌ها ساخته شدند.

در اسپانیا از نیروی آب برای آسیاب‌های مخصوص کاغذسازی استفاده می‌شد.

انبارهای عظیم غلات در بغداد دیده می‌شدند. در همین شهر از چرخ‌های آبی در کارگاه‌های کاغذسازی استفاده می‌شد.

در سوریه از نیروی آب برای آسیاب‌های مخصوص کاغذسازی استفاده می‌شد.

شهری در تونس، سنگ‌های مخصوص آسیاب‌های شمال آفریقا را تأمین می‌کرد.

در حفاری‌های باستان‌شناسی جدید بقایای ۳۲ آسیاب آبی، در اردن پیدا شده است. از این آسیاب‌ها برای پردازش نیشکر و تولید شکر استفاده می‌شد.

ساکنان جزیره را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد، بومیان جزیره که در غرب جزیره ساکن هستند و دسته دیگر کسانی هستند که از دیگر شهرهای ایران به این جزیره مهاجرت کرده‌اند. ساکنان به زبان عربی و فارسی تکلم می‌کنند.

شغل بومیان جزیره بازرگانی، ماهی‌گیری و دامداری است. از غذاهای محلی می‌توان به قلیه‌ماهی و مضروب اشاره کرد که اغلب با ماهی تهیه می‌شود.

آب‌های نیلگون، هوای پاک و آرامش بی‌نظیر، این جزیره را به یکی از زیباترین جزایر خلیج فارس تبدیل کرده است.

سواحل آن از کم‌خطرترین ساحل‌های دنیاست؛ چون کوسه‌های خطرناک ندارد. آب دریا در امتداد سواحل زلال و روشن است.

جزیره‌ایست بیضی شکل با مساحتی حدود نود کیلومتر مربع که میان آب‌های خلیج فارس قرار گرفته است. کیش نامی باستانی است؛ زیرا شهری به همین نام در شرق بابل (پایتخت سومری‌ها) وجود داشته است که در گذشته به آن قیس می‌گفتند. سابقه سکونت در اینجا به هزاران سال قبل، یعنی به زمان حکومت هخامنشیان برمی‌گردد. طوری که در دوره هخامنشیان مرکز اصلی صید مروارید بوده و بازرگانان بزرگ دنیا سفرهای زیادی به کیش داشته‌اند.

مرجانی* بودن جزیره، خاک آن را سفید کرده که حاصل‌خیز نیست و جز گیاهان بومی، گیاه دیگری در آن رشد نمی‌کند. اما فضای جزیره سرسبز و بسیار زیباست و آب‌وهوای گرم و مرطوب دارد.

کیش

زهرة کرمی

عکس: هاتف همایی

جزیره مرجانی

کشتی یونانی



در غرب جزیره کشتی بزرگی به گل نشسته است. سال ۱۳۴۵ این کشتی از بندر امام خمینی (ره) به سمت یونان در حرکت بود که به گل نشست. هنوز دلیل به گل نشستن آن معلوم نیست. به نظر می‌رسد مه‌آلود بودن هوا و نبود فانوس دریایی در سواحل این جزیره باعث به گل نشستن آن شده است. تماشای خورشید که به آهستگی در پشت آن غروب می‌کند بسیار خاطره‌انگیز و جالب است.

پارک دولفین‌ها



مجموعه‌ای با فضای سبز و انواع گیاهان مختلف که اولین دولفیناریوم ایران به شمار می‌آید. در این دولفیناریوم ۲۱ پستاندار دریایی از گونه‌های مختلف مانند دلفین، شیر دریایی شمالی و جنوبی و پنگوئن نگه‌داری می‌شود که می‌توان از هنرنمایی آنها دیدن کرد.

جزایر مرجانی*

معمولاً بر اثر تجمع انواع

مرجان‌ها و ترشحات آهکی

آنها در طول زمان به وجود می‌آیند.

طوری که تا فاصله‌های دور می‌شود کف دریا را به راحتی دید. مرجان‌ها به صورت طبیعی باعث تصفیه آب دریا و شفافیت و زیبایی سواحل کیش هستند.

هنگام رانندگی استفاده از کمربند ایمنی، رعایت سرعت مجاز و علائم رانندگی در اینجا لازم و اجباری است و با متخلفان به شدت برخورد می‌شود. در اینجا می‌توان در حداقل زمان ممکن از یک طرف به طرف دیگر جزیره رفت چرا که ترافیک در اینجا وجود ندارد و میدین و چهارراه‌ها بدون چراغ قرمز هستند.



شهر زیرزمینی کاریز



کاریز در فارسی یعنی قنات. قنات کیش ۲۵۰۰ سال قدمت داشته و ساکنان جزیره از آب شیرین آن استفاده می‌کردند ولی امروز به یک شهر زیرزمینی در عمق شانزده متری تبدیل شده است. سقف آن هشت متر ارتفاع دارد و بخش عمده سقف از سنگواره و صدف‌ها پوشیده شده است. داخل این کاریز غرفه‌هایی از صنایع دستی و رستوران سنتی و جدید و... وجود دارد.

باغ پرندگان



این باغ داخل پارک دولفین‌ها قرار دارد با بیش از ۵۷ گونه پرند از جمله شترمرغ، طوطی، لک‌لک و گونه‌های نادری مثل تمساح پوزه کوتاه که از اقصی نقاط دنیا گردآوری شده‌اند. وجود این پرندگان این مکان را به یک ناحیه گردشگری پر بیننده تبدیل کرده است.

جاده جهان



این جاده نمادی از ارتباط فرهنگ‌های مختلف ایران و جهان است که به صورت کمربندی پیرامون جزیره را احاطه کرده است. در سرتاسر طول آن ۲۵ قطعه زمین به استان‌های کشور واگذار شده تا در آن آثار هنری و تولیدات خود را به نمایش بگذارند.

شهر باستانی حریره



شهری که ۸۰۰ سال قدمت دارد و تنها بقایای اندکی از آن باقی‌مانده است. مهم‌ترین بناهای کشف شده در این شهر شامل آب‌انبار، حمام، عمارت اعیانی و بقایای مسجد جامع حریره است.

از دیگر مناطق جذاب و دیدنی می‌توان به آکواریوم بزرگ جزیره، بوستان آهوان، گذر هنرمندان، بازارهای بزرگ تجاری و پارک ساحلی مرجان اشاره کرد. از تفریحات هیجان‌انگیز در این جزیره می‌توان سوارکاری، کارتینگ، اسکی روی آب و غواصی را نام برد.

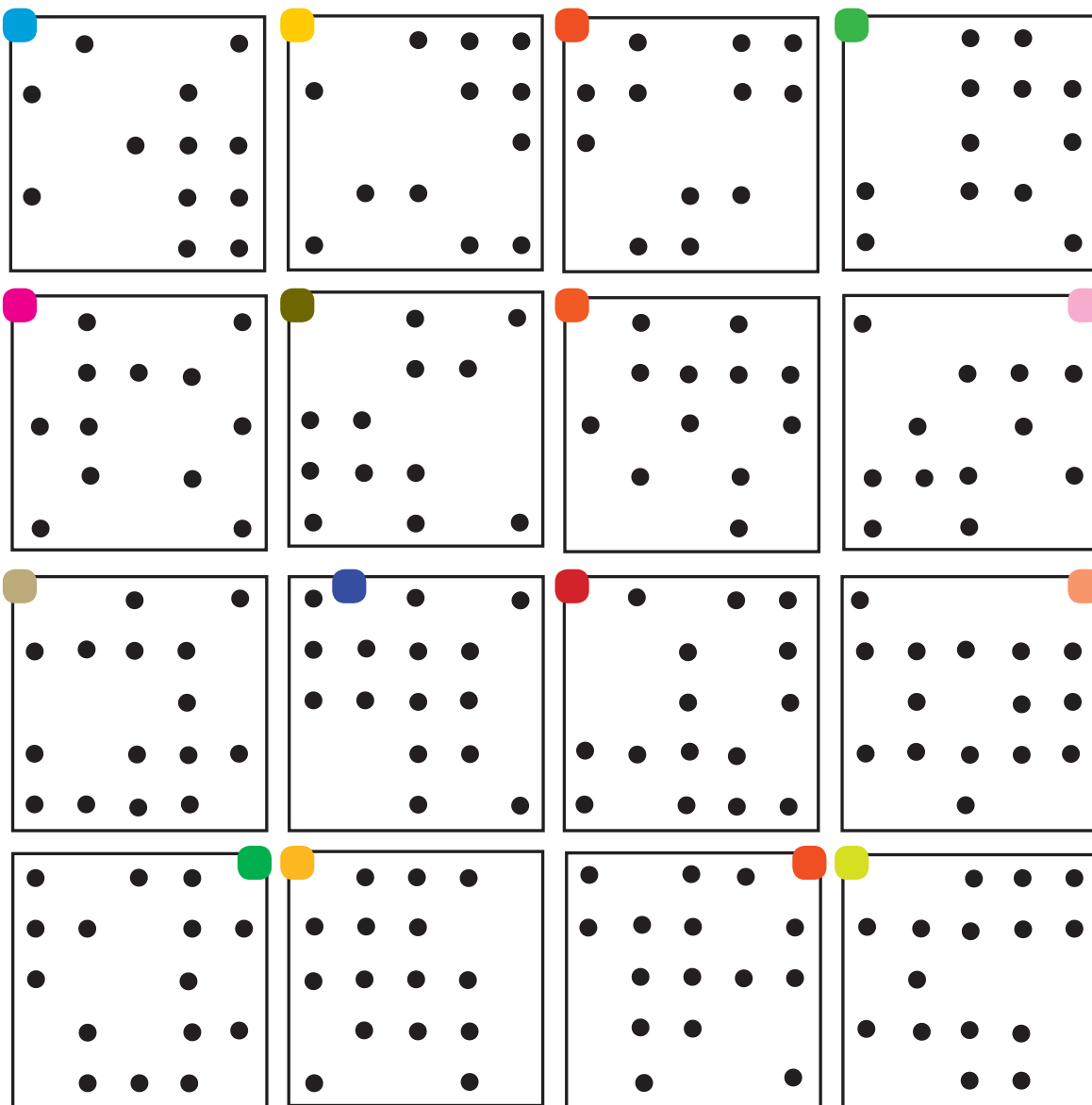
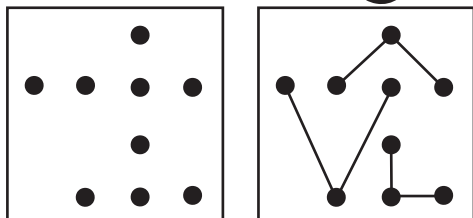
نمایش ذهن

حمیدرضا زیارتی



۱

در هر معما نقطه‌ها را به گروه‌های سه تایی طوری تقسیم کنید که هر گروه یک زاویه با دوشلح برابر تشکیل دهند. پاره‌خط‌ها نباید یکدیگر را قطع کنند. به مثال حل شده دقت کنید:

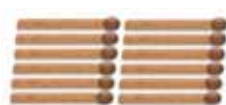


۲

با ۱۲ چوب کبریت یکسان حداکثر چند مربع می‌توان ساخت به شرطی که طول ضلع هر مربع برابر یک چوب کبریت باشد؟

۳

۲۱ نفر، ۲۱ نارگیل را خوردند، اگر هر مرد دو نارگیل و هر زن نصف یک نارگیل و هر بچه یک چهارم نارگیل را خورده باشند، چند نفر از این ۲۱ نفر بچه هستند؟



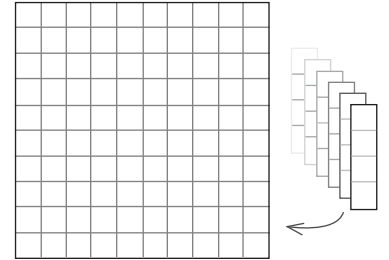
۱۳۹۳ آذر
۳۴
پوچان
رشد

۴

حداکثر چند کاشی 1×4 رامی‌توان در صفحه 10×10

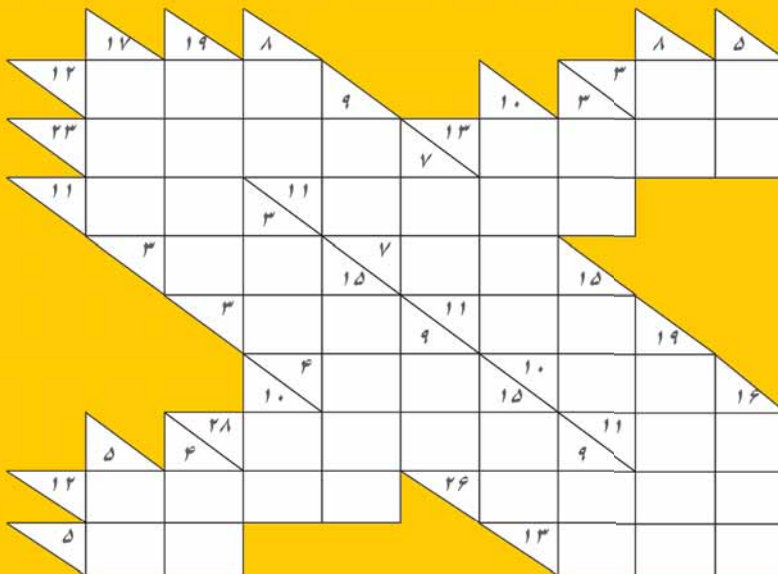
قرار داد، به شرطی که هیچ

دو کاشی رأس مشترک نداشته باشند؟



توضیح کاکورو

کاکورو یک بازی منطقی عددی ژاپنی است که در سال‌های اخیر با استقبال روبه‌رو شده است. کاکورو به شکل کنونی و به طور فراگیر سال ۲۰۰۵ در روزنامه انگلیسی گاردین منتشر شد. این بازی بسیار شبیه سودوکو است، با این تفاوت که شکل جدول آن می‌تواند به هر صورت تغییر کند و همچنین از جمع اعداد نیز در آن استفاده شده است.

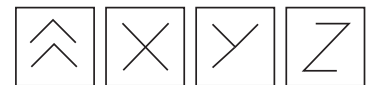
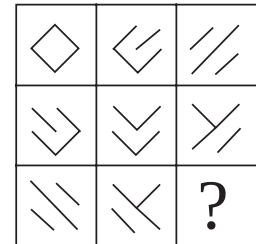


نحوه حل جدول

هر جدول کاکورو چند سطر و ستون دارد و می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در سمت چپ هر سطر یا بالای هر ستون یک عدد نوشته شده که مجموع اعداد آن سطر یا ستون را نشان می‌دهد. برای حل جدول باید از بین اعداد ۱ تا ۹، اعداد مناسب را برای هر سطر یا ستون طوری انتخاب کنید که مجموع اعداد هر سطر یا ستون با عدد نشان داده شده در ابتدای آن یکسان باشد. دقت کنید که اعداد نوشته شده در هر سطر یا ستون نباید تکراری باشند.

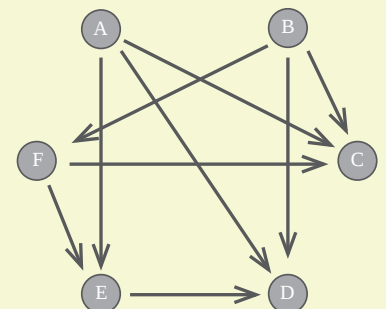
۵

به جای علامت سؤال کدام شکل را باید قرار دهیم؟



۶

نمودار زیر نتیجه مسابقات بکس انجام شده بین شش قهرمان است. جهت پیکان از برنده به بازنده است. به عنوان مثال A، C را شکست داده است. همان‌طور که می‌بینید هر قهرمان دو مبارزه دیگر پیش‌رو دارد. چه کسی سخت‌ترین مبارزه‌ها را پیش‌رو دارد؟



پینت بال

مهدی زارعی

ابزارهای مورد استفاده

پیراهن

لباس پینت بال نباید از پارچه‌های لیز یا جذب کننده مایعات باشد. بازیکنان معمولاً از دو لایه لباس و در هوای کمتر از ده درجه از سه لایه لباس استفاده می‌کنند. رنگ پیراهن دو تیم با هم و با پیراهن داور متفاوت است.

گلوله‌های ژلاتینی

از مواد ژلاتینی غیر سمی ساخته می‌شوند که در تهیه رنگ مواد خوراکی هم استفاده می‌شوند. اگر گلوله‌ها از فاصله نزدیک به رقیب شلیک شود، برخورد این گلوله‌ها درد کمی را در بدن ایجاد می‌کند، اما هیچ خطری برای بدن ندارد.

اسلحه پینت بال (مارکر)

این تفنگ‌ها با گاز فشرده کار می‌کنند و گلوله‌ها به کمک این گاز شلیک می‌شوند. این اسلحه‌ها قابلیت پرتاب گلوله‌های ژلاتینی را دارند و در صورت اصابت گلوله آن به حریف، نشانه رنگین روی بدن یا لباس او باقی می‌ماند.

همه ما در کودکی با دوستان خود تفنگ بازی کرده‌ایم. آیا می‌دانید می‌توان این بازی را در قالب یک ورزش بسیار پرهیجان تکرار کرد؟ پینت بال (رنگ اندازی) ورزشی است که در آن، دو تیم در مقابل هم می‌ایستند و هر یک تلاش می‌کنند با شلیک گلوله‌های رنگی به بازیکنان حریف، آنها را از زمین مسابقه خارج کنند. به این ترتیب انسان با حضور در میدان پینت بال، می‌تواند هیجان حضور در جنگ یا شکار را حس کند؛ بدون آنکه جانش به خطر بیفتد.



تولد پینتبال

در اواسط دههٔ هفتاد میلادی، «باب گرنسی» آمریکایی که به تازگی از سفر قاره آفریقا بازگشته بود، به یاد روزهایی که در آفریقا به شکار می‌رفت، تصمیم گرفت یک بازی جدید با دوستان خود انجام دهد. گرنسی و دوستانش برای رسیدن به این هدف از یکی از داستان‌های «ریچارد کانل» الهام گرفتند؛ داستانی که در آن، عده‌ای با هم قرار می‌گذاشتند که برای شکار یکدیگر کمین کنند. هیجان این بازی درست به اندازهٔ شکار واقعی بود. به این ترتیب در روز ۲۷ ژوئن ۱۹۸۱، نخستین مسابقهٔ پینتبال را گرنسی و دوستانش در قالب دو تیم دوازده نفره در شهر هنیکر واقع در نیوهامپشایر آمریکا برگزار کردند.

تاثیر ورزش بر پوست انسان

اگر از کسانی هستید که در ورزش کردن تنبلی می‌کنید، از همین حالا منتظر باشید که اثرات ورزش نکردنتان را پانزده سال بعد در پوست بدنتان مشاهده کنید!

وقتی ورزش می‌کنیم، جریان خون در سطح پوست بیشتر می‌شود، مواد غذایی بیشتری به سلول‌های پوستی می‌رسند و مواد سمی نیز از پوست خارج می‌شوند. ضمن اینکه مادهٔ کلاژن بیشتری در بدن انسان ایجاد می‌شود. کلاژن نوعی بافت پیوند دهنده پوست است و هر چقدر که بیشتر تولید شود، پوست را بیشتر به هم پیوند داده، از ایجاد چین و چروک جلوگیری می‌کند. اما در صورت ورزش نکردن، کلاژن موجود در بدن کاهش یافته و پوست سریع‌تر چین و چروک بر می‌دارد.

شاید باورتان نشود! اما ورزش کردن بر نرمی پوست نیز تاثیر می‌گذارد؛ زیرا هنگام ورزش، عرق بیشتری می‌کنیم که سبب نرم‌شدن پوست می‌شود و از شکنندگی آن جلوگیری می‌کند.

البته این نکته مهم را از یاد نبرید: اگر تصمیم گرفتید ورزش کنید تا تاثیرات ورزش را روی پوست خود مشاهده کنید، لازم است حتماً هنگام ورزش، هر یک ربع، یک لیوان آب بنوشید. اگر این میزان آب را مصرف کنید، جریان خون بهتر از وقتی به پوست می‌رسد که بدنتان آب کافی نداشته باشد.



قوانین

زمان برگزاری این مسابقه بیست دقیقه است. در پینتبال شرکت کنندگان تلاش می‌کنند با مخفی شدن پشت موانع موجود در زمین مسابقه، از گلوله‌های حریف در امان بمانند و به حریف شلیک کنند. هر بازیکنی هم که مورد اصابت گلوله قرار گیرد، باید از بازی بیرون برود. مسابقات پینتبال در جاهای مختلف مثل سالن و فضای باز برگزار می‌شود و تعداد بازیکنان هم بسته به اندازهٔ زمین بین سه تا ده نفر است. زمین پینتبال باید کاملاً صاف باشد تا بازیکنان هنگام دویدن تعادل خود را از دست ندهند و مصدوم نشوند.

انواع

پینتبال به شکل‌های مختلفی برگزار می‌شود. در انتهای زمین هر یک از تیم‌ها نیز پرچمی قرار دارد. در یکی از این مسابقات پینتبال، تلاش هر یک از دو تیم، این است که پرچم رقیب را از آن خود سازد. هر تیم که موفق به تصاحب پرچم حریف شود و آن را به زمین خود بیاورد، برندهٔ مسابقه خواهد بود. در نوع دیگری از این ورزش، باید تمام بازیکنان رقیب با شلیک گلوله از زمین بیرون روند تا تیم مقابل برندهٔ مسابقه شود.

پینتبال در ایران

انجمن پینتبال ایران سال ۱۳۸۱ تأسیس شد. این انجمن در اواخر دههٔ هشتاد مسابقات لیگ پینتبال ایران را برگزار کرد. این لیگ از سال ۱۳۸۸ آغاز به کار کرد. با گذشت زمان و افزایش بازیکنان و تیم‌های این رشته، مسابقات در دو دستهٔ اول و دوم برگزار شد. رقابت‌های لیگ پینتبال همه ساله در چهار مرحله برگزار می‌شود. تیم داتیس از ایران در چهار دورهٔ متوالی قهرمان آسیا شد. این تیم همچنین در مسابقات بین قاره‌ای که در فرانسه برگزار شد، به مقام پنجم دست پیدا کرد.



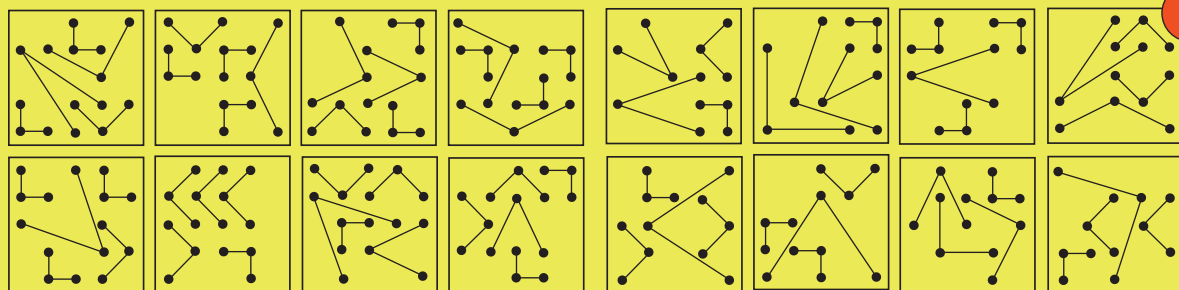
لواستر یکبار مصرف!

نوشته سپیده فتحی
عکس: علی خوش جام

این روزها در بیشتر مراسم‌ها از لیوان‌های یکبار مصرف استفاده می‌شود که پس از استفاده دور ریخته می‌شوند. شما می‌توانید از این لیوان‌ها با کمی فکر و حوصله لواستری زیبا مثل یک گوی بزرگ و بلورینه بسازید. یک کاردستی ساده ارزان و جالب! برای شروع سعی کنید تعداد ۱۵۰ تا ۲۰۰ عدد لیوان جمع کنید و یک دستگاه منگنه هم کنار دستتان داشته باشید.



لیوان‌های یکبار مصرف که بهتر است سفید باشد.
منگنه - لامپ



۱
سرگرمی
پایه

۱- لیوان‌ها را دو به دو با منگنه به هم وصل کنید



۲- با وصل کردن لیوان‌های دوتایی به هم، یک دایره با قطر دلخواه بسازید



۳- روی اولین حلقه ساخته شده، لیوان‌ها را طوری قرار دهید که فاصله بین لیوان‌های قبلی پر شود. به این صورت ردیف دوم کامل می‌شود.



۴- این کار را آنقدر ادامه دهید تا دهانه لوستر لیوانی بسته شود و به شکل یک نیم کره درآید.



۵- به اندازه جای یک لامپ دهانه نیم کره لیوانی را خالی بگذارید.



۶- برای اینکه لوستر شما شکل گوی شود، نیمکره دیگر را هم بسازید و دو نیم کره را به هم وصل کنید.



سعی کنید با لیوان‌ها شکل‌های دیگری هم بسازید.



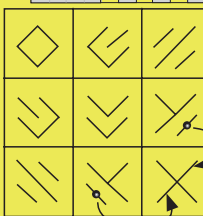
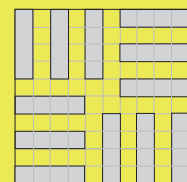
۲

۴

پاسخ: ۶ بچه، ۷ زن و ۸ مرد

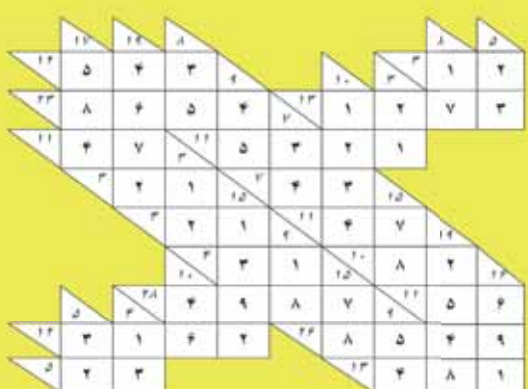
۳

۵



۶ پاسخ: A

قدرت هر مبارز را برابر تعداد بردهای او در سه مبارزه قبل در نظر بگیرید. A باید با B و F بازی کند که مجموع قدرت آن دو ۵ است. مجموع قدرت دو حریف باقی مانده دیگران کمتر از ۵ است.





سالاد کلم و سیب

طرز تهیه

اعظم اسلامی ●●●
عکس: اعظم لاریجانی ●●●

- ماست را با کمی نمک و فلفل و آب لیموترش مخلوط کنید و بگذارید کنار.
- کلم سفید و قرمز را به شکل خلال‌های ریز خرد کنید.
- سیب را خلالی خرد کنید.
- هویج را با رنده درشت رنده کنید.
- همه مواد جز سیب خرد شده را با هم مخلوط کنید.
- سالاد را در ظرف مناسبی بکشید و سیب خرد شده را روی آن بریزید. سسی را هم که از قبل آماده کرده‌اید روی سالاد بریزید. نوش جان

مواد لازم	مقدار	میزان
کلم قرمز	یک چهارم	کلم کوچک
کلم سفید	یک چهارم	کلم کوچک
سیب ترش	یک چهارم	یک عدد
هویج	۱	عدد
ملست	۲	لیوان
آب لیموترش	۲	قاشق غذاخوری
نمک و فلفل	به میزان لازم	



گرما کنید این است که پوششی روی سرتان بگذارید. زیرا بیشتر گرمای بدن از بالای سر بیرون می‌رود.

جمع درخت

معلم: جمع درخت چه می‌شود؟
دانش آموز: جنگل، اسناد

پوشش سر:

یکی از بهترین راهایی که موجب می‌شود شما احساس

الاغ بزرگ

دروغگوی اولاد: «ساختمانی صد طبقه دارم که طبقه صدم بالای ابر است»
دروغگوی دوم: «این چیز ساده‌ای است. الاغ بزرگی دارم

۱۳۹۳ آذر
۴۰
نوجوان
رشد